

یغما

سال بیست و هشتم

شماره سوم

خرداد ماه ۱۳۵۴

جمادی الثانی ۱۳۹۵

شماره مسلسل ۳۲۱

فهرست مندرجات

صفحه :

۱۲۹	فریتز ولف	: دکتر زریاب استاد دانشگاه
۱۳۵	بی تفاوت	: استاد خلیل الله خلیلی افغانی
۱۳۶	مکاتبه دو استاد	: دکتر یوسفی - نوید .
		(استادان دانشگاه مشهد)
۱۳۸	یک نیستان ناله	: سعیدی سیرجانی
۱۴۵	سیمای احمد شاه قاجار	: دکتر جواد شیخ الاسلامی استاد دانشگاه
۱۵۴	گرفتاری های قائم مقام ...	: دکتر باستانی پاریزی
۱۶۵	زمین بوسی	: جلال بقائی نائینی
۱۶۶	ستایش سعدی	: بهجت الفقیه
۱۷۰	کلیات سعدی	: بانو دکتر نصرت تجربه کار
۱۷۲	انيسان ، انبسان	: فریمان معین آل داود
۱۷۶	نامه ای از طهران به کراچی	: حبیب یغمائی
۱۷۸	متصوفه و اقلیت ها	: نصرالله امامی دبیر ادبیات اراک
۱۸۲	کتاب ها - احتجاجات	

پژواک

سال بیست و هشتم

شماره سوم

خرداد ماه ۱۳۵۴

جمادی الثانی ۱۳۹۵

شماره مسلسل ۳۲۱

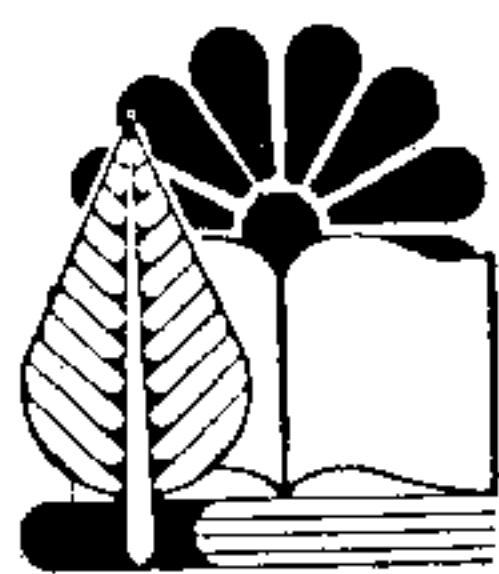
فهرست مندرجات

صفحه :

دکتر زریاب استاد دانشگاه :	۱۲۹ فریتز ولف
استاد خلیل الله خلیلی افغانی :	۱۳۵ بی تفاوت
دکتر یوسفی - نوید . :	۱۳۶ مکاتبه دو استاد
(استادان دانشگاه مشهد)	
سعیدی سیرجانی :	۱۳۸ يك نيستان ناله
دکتر جواد شيخ الاسلامی استاد دانشگاه :	۱۴۵ سیمای احمد شاه قاجار
دکتر باستانی پاریزی :	۱۵۴ گرفتاری های قائم مقام ...
جلال بقائی نائینی :	۱۶۵ زمین بوسی
بهجت الفقیه :	۱۶۶ ستایش سعدی
بانو دکتر نصرت تجربه کار :	۱۷۰ کلیات سعدی
فریمان معین آل داود :	۱۷۲ انیسان ، انیسان
حبیب یغمائی :	۱۷۶ نامه ای از طهران به کراچی
نصرالله امامی دبیر ادبیات اراک :	۱۷۸ متصوفه و اقلیت ها
	۱۸۲ کتاب ها - احتجاجات

زبان و ادبیات فارسی
«۳۷»

پلی میان شعر جهانی و عروضی فارسی
دقرون اول هجری
ترجمه ای آهنگین از دو عر و قرآن مجید
به اهتمام و تصحیح
دکتر احمد علی جانی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۹۰»

یغما

شماره مسلسل ۳۲۱

سال بیست و هشتم

خرداد ماه ۱۳۵۴

شماره سوم

فریتز ولف

FRITZ WOLFF

هانس هینریش شدر HANS HENRICH SCHAEDE

از مجله انجمن خاورشناسان آلمان (ZDMG)

جلد ۹۹ سال ۱۹۵۰

ترجمه عباس زریاب خوئی . (دکتر زریاب از استادان عظیم الشان
و افتخارات کشور است . رئیس گروه تاریخ در دانشگاه تهران -
مجله یغما)

فریتز ولف با تألیف کتاب شکفت آور « لغتنامه شاهنامه فردوسی » که
بیست و پنج سال طول کشید برای نخستین بار اساسی محکم و وسیع و قابل اعتماد
علمی برای فرهنگ زبان فارسی بنا نهاد . نام او بعنوان آفریننده این اثر در
زبانشناسی ایرانی زنده خواهد ماند . ناشر این کتاب ۹۰۰ صفحه‌ای که در سال
۱۹۳۵ منتشر شد در صفحه عنوان آن « مجمع رفع نیازمندیهای علمی آلمان » و
« انجمن خاورشناسان آلمان » معرفی شده است . اکنون که مجله انجمن



فریتز ولف

خاورشناسان آلمان پس از سالها سکوت از گذشتگان خود یاد می کنند نباید نام او را فراموش کند. در یادآوری از او و کارهای دوران زندگی او یافتن کلمات و عبارات بجا و مناسب آسان نیست؛ زیرا چگونه می توان از او و کارهای علمی او با تحسین و احترام یاد کرد بی آنکه از پایان وحشت آور و غم انگیز زندگی او سخنی گفته شود؟ او که تمام کار آرام و بی چشمداشت خود را در خدمت دانش گذاشته بود با سلوک و رفتار صمیمی و چهره دوستانه و متواضع خود همیشه در برابر دیدگان کسانی که او را از نزدیک می شناختند ایستاده است. اما او یهودی بود و قربانی بی دفاع تعقیب نازیها گردید. او با این رنجها و نومیدیها

سالیان دراز با روحی بزرگ و استوار مقابله کرد. ولف تا بهار سال ۱۹۴۳ در برلین زنده بود و پس از آن گرفتار همان سرنوشت شومی گردید که همدردان و هم‌زنجیران بی‌شمار او شده بودند. کسی زمان و مکان مرگ او را بدرستی نمی‌داند.

ولف در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۰ در برلین متولد شد و قسمت اعظم زندگی خود را در همان شهر گذراند. پس از گذراندن امتحان دبیرستان در «مدرسه پادشاهی فرانسوی» برای ادامه تحصیل به مونیخ و هیدلبرگ رفت و بعد باز به برلین بازگشت و سرانجام به شهر گیسن رفت و در آنجا پایان نامه دکتری خود را در سال ۱۹۰۵ تحت راهنمایی کریستیان بارتولومه گذراند. پهنه وسیع ادب و هنر در دایره علاقه او بود و به همان اندازه هم در کار دانش و علم کوشا بود. مطالعات و تحقیقات او ابتدا در زمینه پهناور زبانشناسی بود و استادان او در این زمینه بهمان و اوست هوف بودند. اما سرانجام مطالعات او به موضوع ایرانشناسی محدود شد و این امر ظاهراً تحت تأثیر استادش بارتولومه بود که واقع نگری علمی و بیطرفانه و اصولی او با وی سازگار افتاد. موضوع پایان نامه دکتری او که در سال ۱۹۰۷ در آغاز چهلمین سال انتشار «مجله تحقیقات زبانشناسی» منتشر شد «مصادر در زبانهای هندی و ایرانی» بود. پیدایش مصادر زبانهای هند و اروپائی از حالت جامد اسم فعل (Causus nomina actionis) در زبانهای هند و ایرانی بوضوح مشاهده می‌گردد و بهمین جهت فرق میان مصادر و صیغه‌های اسم ذات معمولی چندان آسان نیست و تعیین مرز میان مصادر و صیغ افعال محدود مشکلاتی ایجاد می‌کند. فریتز ولف در پایان نامه دکتری خود برای پیدا کردن خطوط افتراق روشن و دقیق در این مسأله کوشش می‌کند و برای مصادری که صیغ اسم مکان - اضافه دارند مواد قابل فهمی تنظیم می‌کند و تحقیقات خود را با نقد محتاطانه‌ای مدلل می‌سازد.

ولف پس از تحصیل درجه دکتری مصمم شد که تحقیقات خود را به زمینه

زبان‌شناسی ایرانی معطوف سازد، اما بزودی این میدان را ترك كرد زیرا مشکلاتی که برای يك علم تخصصی بدون پشتیبان وجود داشت و موانعی که برای يك فرد یهودی در ورود براه آکادمیک قد علم کرده بود او را از اینکار بازداشت. تمایل به کارهایی که محصول آن دیررس بود و می‌بایست در کنج عزلت انجام گیرد نیز در ترك این میدان مؤثر بود. کاری که او می‌خواست انجام دهد نظم و قاعده‌اش در خودش بود و با تحمیلات خارجی رهنمونی نمی‌شد. استقلال اقتصادی او که اجازه چنین کاری را باو می‌داد بر اثر تورم سالهای ۱۹۲۰ محدود شد ولی ازمیان نرفت. او در کنار کتابخانه‌های بزرگ علمی زندگی کرد و پانزده سال در کتابخانه‌های بزرگ دانشگاهی کار کرد؛ پیش از جنگ اول جهانی در مونستر بود، ایام جنگ را در برلین گذرانید، پس از آن در توینگن و کیسن بسربرد و در این میان دو سال و نیم در ایتالیا و بطور عمده در شهرهای رم و فلورانس اقامت کرد و در سال ۱۹۲۹ به برلین بازگشت.

کریستیان بارتولومه با تألیف دستور زبان قدیم ایرانی و در کنار آن با تألیف فرهنگ زبان قدیم ایرانی (۱۹۰۴) ترجمه تازه‌ای را از اوستا آماده می‌کرد که قسمت گائاهای آن را خود او به پایان رسانید (۱۹۰۵) ترجمه قسمت‌های دیگر اوستا که در چاپ گلدنبر موجود است کاری پر زحمت بود و فریتز ولف پس از تألیف پایان نامه دکتری خود بآن پرداخت و در سال ۱۹۱۰ آن را به پایان رسانید و آن را با سپاسگزاری و احترام به استاد خود اهدا کرد. در ۱۹۲۴ چاپ تازه و تغییر نیافته‌ای از آن تحت عنوان «ترجمه بر اساس فرهنگ زبان قدیم ایرانی تألیف کریستیان بارتولومه» انتشار یافت. مقصود مترجم آن بود که کارش تا حد امکان درست مطابق باشد با آنچه بر اساس کارهای استادش از متن اوستا مفهوم می‌شود و عقاید خود مترجم با آن در نیامیخته باشد. او تکمله لازم و ضروری را که البته برای زبان‌شناسان بود برای «فرهنگ زبان قدیم ایرانی» در حدود توجه استادش بارتولومه بدستور و لغت متن اوستا تألیف کرد.

هنگامی که ولف در کار تهیه ترجمه اوستا بود طرحی در نظرش آمد که کمتر کسی جرأت اجرای آن را داشت : ضبط کامل مواد زبان شاهنامه. اهمیت این کار بسیار واضح بود : اگر با همه مشکلاتی که از حجم فوق‌العاده متن شاهنامه سرچشمه می‌گرفت تألیف گنجینه لغات یکی از مهمترین اسناد شعر کلاسیک فارسی بتوفیق می‌انجامید تحقیق در لغت فارسی بر پایه محکمی استوار می‌شد و آن را از قید وابستگی به فرهنگهای نارسای ایرانی وهندی رها می‌ساخت. البته مقصود ولف این نبود که لغت نامه‌ای تألیف کند که موارد استعمال لغات را در شاهنامه يك به يك شرح و بسط دهد و موارد مشکل و مبهم را روشن سازد و به عبارت دیگر شرحی بر پایه ترتیب لغوی بر حماسه فردوسی بنویسد. ولف برای آنکه بتواند کاری انجام دهد می‌بایست مواد عظیم شاهنامه را بطور ساده و روشن تنظیم کند و معانی مهم آن را ذکر کند. اساس کار او چاپ هفت جلدی شاهنامه چاپ پاریس به تصحیح ژول مهل بود با در نظر گرفتن کامل چاپ کلکته به تصحیح ترنر ماکان و چاپ لیدن به تصحیح وولرس - لانداور و همچنین با در نظر گرفتن لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادی که زالمان منتشر ساخته بود.

کار جمع‌آوری و تنظیم لغات در طی سالها صبر و حوصله خستگی ناپذیر دنبال شد تا آنکه همه مواد متن شاهنامه در فیش‌ها و ورقه‌ها ضبط شد. ولف خود را کاملاً در اختیار وظیفه‌ای که خود برای خودش تعیین کرده بود گذاشت و هیچوقت فکر نمی‌کرد که حاصل زحمت خود را بچه‌وسيله در اختیار محققان علاقه‌مند بگذارد. اتفاق چنان افتاد که در سال ۱۹۳۴ ایران جشن هزاره فردوسی را آغاز کرد و دولت آلمان خواست که چیز جالب توجهی بدولت ایران تقدیم کند. شعبه فرهنگی وزارت خارجه آلمان توانست وسایل واسباب قابل ملاحظه‌ای را که چاپ چنین کتاب عظیمی لازم داشت فراهم سازد. در اینجا مخصوصاً باید از دکتر اوستر مشاور وزارت خارجه آلمان با سپاسگزاری نام برد که امکانات و فرصت‌هائی را که برای انتشار این کار عظیم علمی وجود داشت دریافت و از آن

استفاده کرد. آخرین خوشحالی و خوشوقتی بزرگ زندگی ولف، که با نگرانیهای روزافزون پیوسته سنگین تر می شد، این بود که بپسند لغت نامه او در چاپخانه نمونه دولتی منتشر می شود.

در سالهای بعد ولف تصحیح بقیه شاهنامه وولرس - لانداور در دست گرفت و توانست آن را به انجام رساند. نسخه خطی آماده برای چاپ این کتاب از چنگ حوادث نجات یافت. اگر غوطه ور شدن او در کارهای علمی او را در رنجها و ترس های زندگی یاری می کرد ایمان او به دین مسیح که بعدها بآن گرویده بود نوعی رضایت و خوشی باطنی برای او فراهم می ساخت و خشونت و بیرحمی اوضاعی که او و نظایر او را تهدید می کرد نمی توانست این رضایت و خوشی درونی را از میان ببرد. او نمی خواست تا آنجا که ممکن باشد وطن خود آلمان را ترك کند. در سالهای آخر زندگی آقای ریشارد تونگل که روزنامه «تسایت» امروز را در هامبورگ منتشر می کند با او روابط نزدیک دوستانه داشت. او برای این تذکاریه - که در آن از اطلاعات دختر ولف خانم اورسولا ولف - شنایدر (که اکنون در شیکاگو زندگی می کند) نیز استفاده شده است - مطالب ذیل را در اختیار ما گذاشت:

«من در سی و یکم مارس ۱۹۴۳ دکتر فریتز ولف را برای آخرین بار ملاقات کردم. این ملاقات میان ساعت شش و نه بعد از ظهر در منزل او واقع در برلین - نوی کلن اتفاق افتاد. در این ساعات چهره این مرد که من او را از سالها پیش می شناختم و باو احترام می گذاشتم چنان بوضوح و روشنی در من اثر گذاشت که میتوانم آن را بازگو کنم.

در آن هنگام نخستین انتقال اجباری یهودیان از برلین آغاز شده بود. کارگران در خیابان بر این عمل اعتراض کرده بودند و مأموران دولتی این انتقال اجباری را از روی احتیاط شبها انجام می دادند. آنشب نیز چنین بود. خانم همسایه او از روی خیرخواهی دم در آمد و گفت: «اتومبیل ها دوباره براه

افتادند. این اخطار بر ملاقات ما سنگینی کرد. من از ولف و خانمشر خواهم کردم که به منزل من منتقل شوند تا ببینیم چه می‌شود. او بی درنگ از این کار امتناع کرد زیرا نمی‌خواست کسی را به خطر بیندازد و نمی‌خواست بار دوش کسی بشود. هنوز هم برای من مایه تعجب است که او سرنوشت یهودیان را با چه روشنی و وضوح پیش بینی می‌کرد. او می‌دانست که او و زنش کشته خواهند شد اما با ایمان مسیحی لوتری خودش از مرگ نمی‌هراسید. ولف متوجه شد که امتناع او مرا ناراحت کرده است و خواست مرا تسلی دهد. ما ساعتی دربارهٔ پاسکال که ولف او را خیلی دوست می‌داشت سخن گفتیم. در این میان زنگ در صدا در آمد. او اجازه نداد که من در باز کنم و می‌خواست مرا مخفی کند. ما با هم در رفتیم. کشیش او بود که بملاقاتش آمده بود و می‌خواست با هم دعا بخوانند. هر دو از من خواستند که بروم. پس از آن دیگر او را ندیدم. آخرین سخن او این بود: به بچه‌های من بگوئید که من بایک ایمان مسیحی تسلیم سرنوشت خود می‌شوم و می‌خواهم در اینجا بمیرم.

استاد خلیل الله خلیلی

شاعر افغانی

بی تفاوت

گیرم که همه عیب و هجایم گویند

از من چه زدود

گیرم که همه راه تنایم پویند

بر من چه فزود

آن شاخ شکوفه در چمن می‌خندد

بی منت کس

گل‌های بهار از زمین می‌رویند

بی گفت و شنود

از «یوسفی» به «نویید»

روزها رفت و از آن هیچ اثر نیست پدید
کسی از مرکب ایام بجز گرد ندید
چهره ها خسته و پرچین شد و قامتها خم
دیده بی نور شد و موی سیه گشت سپید
سالها رفت و وفا رفت و جوانمردی رفت
چشمه مهر و صفا اندک اندک خوشید
فری آن مرد هنرمند وفا پیشه که هست
پاک و وارسته ز هر چیز که زشت است و پلید
شاعر و فاضل و دانا و سخن سنج و ادیب
عاشق معرفت و دانش ، استاد نویید
اوستادا به تو پیری نکند هرگز روی
با چنین طبع جوانی که تو داری جاوید
طبع تو خرم باغی است پر از غنچه و گل
که در آن هر دم نوباوه ای از شعر دمید
فکر تو زنده و پوینده و بیداری بخش
باده شعر تو گیراتر از هر چه نبید
لفظ و معنیش هم آغوش چو دو دل داده
شوخ و شنکیش به از دلبر کی تازه رسید
ای همه مردمی و ذوق و ادب ، شادان زی
تا بهار آید و گل خندد و تابد خورشید

از «نویید» به «یوسفی»

هزار حسرت و افسوس در دل است مرا ز عمر رفته بین تا چه حاصل است مرا
به هر دقیقه به من گوش زد کند پیری که گاه رفتن از این کهنه منزل است مرا
زمانه گویدم از جای خیز و آگه نیست به پای خاستن از جای مشکل است مرا
دریغ عمر به پایان خود رسید و هنوز هزار خواهش بنهفته در دل است مرا
هنوز چهره زیبای آرزو و امید به رگم پیک اجل در مقابل است مرا
چگونه دست بشویم ز زندگی که مدام به پای جان علایق سلاسل است مرا
کجا رهاییم از قید تن شود حاصل که دل اسیر هوسهای باطل است مرا
در این محیط سراسر ملال، شادی دل ز فیض محضر استاد فاضل است مرا
فضای تیره دل گر دهی شود روشن ز نور بخشی آن شمع محفل است مرا
به یمن صحبت استاد یوسفی هر دم هزار بهره ز کسب فضایل است مرا
بیان دلکش و فکر بدیع او همه وقت جواب گوی هزاران مسائل است مرا
هر آن زمان که به گرداب غم فرو مانم به رهنمائیش امید ساحل است مرا
هماره باشمش از جان و دل سپاس گزار که لطف او به همه حال شامل است مرا

سعیدی سیرجانی

يك نيستان ناله

آنچه من «از» بزم شوق آورده ام دانی که چیست ؟
يك چمن گل ، يك نيستان ناله ، يك خمخانه می !
اقبال لاهوری

هیچکس بی دامن تو...

از فرودگاه بمبئی تا قسمت های آباد و اعیان نشین شهر فاصله درازی است. با نخستین نگاهی که از پنجره تا کسی به اطراف جاده می اندازم غرق حیرت می شوم. کلبه ها و زاغه های دود زده و درهم شکسته فراوانی جاده فرودگاه را به تنگی در آغوش گرفته اند، تصویر جاننداری است از لاشه مار مرده ای در محاصره انبوه مگس ها و پشه ها و مورچه ها.

فاصله زاغه ها تا لبه اسفالت جاده کمتر از ده متر است و نیمی ازین فاصله را انبوه کودکان و نوجوانان ژولیده موی پابرهنه زنده پوش بیکاره پوشانده است. در مدخل اغلب کلبه ها گروهی به ردیف چمباتمه زده اند و دو دست را ستون سر کرده اند، و کنار دستشان چیز گرد لوله دار فلزی به چشم می خورد. راننده بر کنجکای من رحمت می آورد و از سرعت ماشین می کاهد. حس شامه مددکار باصره می شود و راز صف دراز سرپا نشستگان برملا می گردد. اینان در آستانه کلبه خویش و در مرآی رهگذران مشغول تخلیه بامدادینند. این منظره دو سه کیلومتر ادامه دارد. و تماشای آن برای ما - که « پرده ای بر سر صدعین نهان می پوشیم، و جاده فرودگاهمان را تا غتل هیلتون توسعه می دهیم و گلکاری می کنیم و در عوض مرکز شهرمان را سوداگران زمین با قطعات بایر بی حصار به زباله دانی مبدل کرده اند - به هر حال تأمل انگیز است.

دولت هند ظاهراً در بند پرده پوشی نیست. با همه سنت پرستی ها به این سنت شرقی «حفظ ظاهر» بی اعتناست. حتی بگمانم تعدد گونه ای نیز دارد که مظاهر فقر و پلیدی را به چشم جهانیان بکشد. اگر جز این بود با ایجاد يك حصار کم خرج و بی زحمتی از درختان و گلهای فراوان گرمسیری مناظر زنده اطراف جاده را از چشم مسافران خارجی پوشیده می داشت.

این پرهیز از پوشیده کاری را در شئون دیگر زندگی هم به سادگی و صراحت می توان دید. در همین بندر بمبئی خیابان بلوار مانند زیبایی است که چشم و چراغ شهر است و گردشگاه طبقات مرفه و مسافرانی که به قصد سیاحت و استراحت به هند آمده اند. در حاشیه همین خیابان هتل های معروف و مجلل کنتی ناتال، آمباسادور، ناتراج و غیره سر به فلک کشیده اند و بر درگاه همین هتل ها و در حاشیه همین خیابان، در لحظاتی که محو جلوه های دلبرانه امواج اقیانوسید، جابجا به مناظر نشاء برچندش آوری بر می خورید، در تجسم این

واقعیت که « گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند ». جسد نیمه جان و پرجراحت جذامیانی که بر خاک افتاده اند و با زخم های چرکین میزبان بی دریغ امواج مگس هایند و با چراغ نیم مرده نگاهشان تقاضاگر « پیسه » ای از رهگذران .

نمونه دیگری از « بر آفتاب افکندن » های هندی بگویم و بگذریم . دهلی پای تخت هندوستان مرکب از دو قسمت و به عبارت دقیق تر دو شهر است : دهلی نو و دهلی کهنه . دهلی نو را در جنگل وسیع سرسبزی بنا کرده اند با ضوابط دقیقی در ایجاد ساختمان ها و سخت گیری های بجائی در تقسیم زمین ها . شهر گسترده زیبائی است با فضای سبز و پارک های بسیار و ساختمان های با شکوه . اما در همین شهر ، بر مهتابی هتل سربه فلک زده اینتر - کنتی ناتال و در چمن های زیبای هتل « لودی » بوی گندی به مشام می رسد . وقتی که از مستخدمان هتل علت را جویا شوید با انگشت اشاره به رودخانه سیاه رنگی می کنند که در جوار هتل جاری است . اگر چون من وقت تلف کردنی و پای پیهوده پوئی داشته باشید و به ساحل رودخانه نزدیک شوید ، معما حل می شود و پی می برید که این نهر سیال سیاه رنگ متعفن ، چیزی جز فاضلاب شهر نیست . فاضلابی که از میان شهر می گذرد و خوی متنفّر از پرده پوشی هندی در بند پوشاندن آن هم نیست .

حرکت وضعی و انتقالی

بمبئی بندر تجارتی و شهر صنعتی معروف هند است . معجون هفت جوشی است از هفتاد و دو ملت . جلوه هائی از زندگی هندی در خود دارد ، اما معرف صادق زندگی هندی نیست . سودائیان عالم سوداگری از هر گوشه جهان درین زنبیل پر تنوع آداب و رسوم و زبان ها و ادیان و قبایل سرازیر شده اند ، و در مراکز انبوه شهر چنان درهم می لولند که بی اختیار تصویر چهل ساله فراموش گشته ای را در ذهنم زنده می کنند : تصویر حوض مسجد جامع سیرجان را با مایع سبز رنگ و خاکشیرهای سیاه و قرمز رنگش .

اما این درهم لولیدن ها و به اصطلاح تهرانی ها « وول زدن » ها را اگر بدقت از طبقه دوم ساختمانی مشرف بر میدان شهر تماشا کنید ، می بینید که نود در صد این مردم در همین میدان دور خود می چرخند ، هرفردی درین میدان دو حرکت دارد ، حرکتی وضعی به گرد خویش و حرکتی انتقالی به دور میدان . همه می گردند ، در دایره ای نامنظم می گردند و به ندرت از دایره این گردگران بی هدف ، ماشینی ، درشکه ای ، گاری ای ، گاوی ، دوچرخه سواری ، قوه جاذبه را درهم می شکند و با معجز گریز از مرکز به خیابانی سرازیر می شود .

تابلوهای مغازه های بمبئی تشابه معکوسی دارد با مغازه های تهرانی . در آنجا لغات انگلیسی را به خط فارسی می نویسند و چیزی ازین قبیل می شود که « دی ایمپریال لیبراری » و در این جا کلمات فارسی را به خط لاتین می بینیم و چون بسیار دیده ایم متوجه قبح کارمان نیستیم .

در انتخاب و تلفظ کلمات هم شباهت گونه ای کارمان به هم دارد. ما بجای لغات و تعبيرات معمول و متداول فارسی از معادل فرنگی آنها استفاده می کنیم، و این فرنگی بازی را ستار العیوب بی مایگی های خویش می سازیم. جوانان هندی نیز کلمات فارسی رایج در زبان اردو را به لهجه انگلیسی تلفظ می کنند و برای مخاطب فارسی زبان مبلنی مجاهده لازم است تا بفهمد منظور از «فاکیر» همان «فقیر» است، و به قول آخوندها: قس علی هذا.

بلای پنی سیلین

مسافری که ایالات مرکزی هند را از دریچه هواپیما می نگرد، سرزمینی سبز و خرم زیر پای خویش مشاهده می کند. همه کشتزار و سبزه و جنگل، با نقش مار پیچ رودخانه هائی فراوان و برکت خیز. دیدن این سبزی و شادابی، این سؤال را در ذهن برمی انگیزد که در سرزمینی بدین وسعت و حاصل خیزی، فقر و قحطی چه می کند؟

پاسخ این سؤال را در وهله اول باید در رقم وحشت انگیز ۵۶۰ میلیون جستجو کرد، تعداد ساکنان فعلی هندوستان.

دنوز در جمع تحصیل کرده ها و دنیا دیدگان هندی کم نیستند مردانی که همه هنر مردانگی خود را در تولید مثل خلاصه کرده اند و بی هیچ ناراحتی و واهمه ای از داشتن ده فرزند و دوازده فرزند دم می زنند، و شعار بی اعتبار «هر آنکس که دندان دهد نان دهد» را پیشنهاد خاطر کرده اند و با توکل به خدای روزی رسان و ایمان بدین که دهان باز بی روزی نمی ماند، به تولید گوینده لا اله الا الله و پرستشگر بودا و کریشنا مشغولند.

برای کسی که با روابط چند صد ساله ایران و هند آشناست و خواننده و شنیده است که دیار برکت خیز هندوستان روزگاری پناهگاه هنرمندان و تنعم طلبان و مهاجران ایرانی بوده است، و هر سال جمع کثیری از صفحات یزد و کرمان و شیراز به ولایات هند مهاجرت می کردند و از برکت وفور نعمت و عیش آزاد آن سرزمین به آلف و الوف می رسیدند، این سؤال معماوار مطرح می شود که پس آن همه ناز و نعمت و فراوانی و راحت کجا رفت و چرا رفت؟

به گمانم یکی از عوامل اساسی فقر امروزی هندوستان پیشرفت های طبی و بهداشتی در جامعه بشری است. و بنا بر این بلائی که امروز گریبان گیر دولت و مردم هند است، و بال گناهش مستقیماً بر دوش مرحوم پاستور و شاگردان گرانقدر مکتب آن بزرگوار سنگینی می کند.

تعجب می کنید؟ اجازه بدهید گشوده تر صحبت کنم:

طبیعت را اگر بحال خود بگذاریم، خود منبع عدالت و توازن است. در دیاری چون هندوستان که هوای گرم و مرطوبش زمین را حاصل خیز و مردم را آسان گیر و تنبل می کند و بر اثر کم کاری و عیش مهنا و ریشه های قوی سنت های مذهبی، آدمیزادگان بیشتر به تکثیر نسل رغبت می نمایند. طبیعت تعادل پسند توازن جوی، با ایجاد وبائی، ابداع آبله ای،

نزول سیلی ، ایجاد زلزله ای مازاد جمعیت را تصفیه می کند ، تا به حکم قانون بقای انساب ، زیادی ها بروند و بازماندگان به راحت زندگی کنند .

اگر پنی سیلین و آنتی بیوتیک به جنگ طبیعت نیامده بودند حد اقل در هندوستان وضع مردم جز این بود که امروز هست . اما این مسیحا معجزان قرن بیستم ، برای هند جزو بال و نکبت ارمغان نبرده اند . در خانواده های هندی پیش ازین رسم بود که مادر هر سال آبستن شود و بچه ای بزاید تا شاید از ده بیست بچه هر خانواده دو سه تائی از جنگ آفات ارضی و سماوی معاف مانند و اجاق خانواده کور نشود . این سنت دانسته و نادانسته هنوز برقرار است ، غافل ازین نکته وحشت انگیز که امروز به مدد پنی سیلین ، تقریباً همه نوزادان زنده می مانند ، و اگر این روش ادامه یابد عنقریب است که به قول فردوسی « ز پیر و جوان خاک بسپاردی » .

سمفونی عجایب

ما شرقی ها در برخورد با تمدن فرنگی ، خلف صدق جناب جلالتمآب شتر مرغ شده ایم هنگام بارگیری مرغیم و موقع پرواز شتر . فرنگی همزمان استفاده از ماشین ، همه زندگی خود را نیز با ماشین تطبیق می دهد . وقتی که گاز آسان سوز بی دود و بو در لوله های شهری جریان می یابد ، مردم زندگی خود را و وسایل حرارت زای خانه خویش را یکسره با آن منطبق می کنند . نه این که در خانه ای اطاق نهار خوری و مهمانخانه را با حرارت مرکزی گرم کنند و دیگر غذا را روی تپاله گاو بگذارند تا پزد .

وقتی که کارخانه های ماشین سازی شروع به تولید اتوموبیل و مردم شروع به خرید آن می کنند ، يك باره قیافه شهر عوض می شود ، کوچه های تنگ و سنگفرش به خیابان های وسیع اسفالتی مبدل می شود و گاری گاوی و درشکه اسبی را از خیابان ها جمع می کنند . و دیگر مشکلی از قبیل رم کردن اسب درشکه یا کند رفتن گاو گاری کش مطرح نیست که بلای جان رانندگان شود .

اما برخلاف آنان ما شرقی ها هم خدا را می خواهیم و هم خرما را . کارخانه های موتور ماشین - بیخشید ماشین سازی مان - به کار می افتند . روزی دویست سیصد ماشین بر رقم چند صد هزاری ماشین های شهرمان می افزائیم ، اما اعتنائی به توسعه جاده ها و خیابان ها که نداریم ، هیچ ، خیابان ها و جاده های تازه ای هم که احداث می کنیم در تنگی و دشوار گذری مناسب زندگی صد سال پیش است .

تجلی بارز تر این خصیصه شرقی را - اگرچه ما ایرانیها با آن غریبه نیستیم - به صراحت در خیابان های بمبئی می توان مشاهده کرد . مظهر مجسمی از صحرای محشر . به فهرست موجزی از وسایط نقلیه موجود در خیابان توجه فرمائید : گاری اسبی ، گاری کوه پیکر شتری ، گاری آدمی - یعنی گاری ای که بجای اسب آدم را بدان بسته اند ، درشکه اسبی ، درشکه سه چرخه ای - یا به قول خودشان دیکشا - زنبیل ها یا محمل هایی که دو نفر یا چهار نفر به دوش می گیرند و تن کلفتی را بر آن می نشاند و حمل می کنند -

اتوبوس های دو طبقه ای که بیش از صد نفر تویش چپانده اند و چند نفری هم برای خالی نبودن عریضه از رکاب و پنجره هایش آویخته اند ، تَك و توکی تا کسی که صدای بوق یکنواختشان شیپور لاینقطع سمفونی هیاهوست ، و چند تائی گاو که با وقاری عالی جنابانه و آرامشی فیلسوفانه این ور و آن ور پرسه می زنند و نه کسی را با آنان سروکاری است نه آنان را با کسی .

مسلمانان هند

پیش از سفر هند ، دوشیوه فکری به نظرم مبتذل و بی اساس می نمود . یکی عقاید نیچه و مسأله ای به اسم انسان برتر و ابرمرد ، که فعلاً بدان نمی پردازم . دیگری جمله معروف و البته ملحدانه ، آن غوغاگر طبیعه قرن بیستم ، که عقیده به ماوراء الطبیعه را تریاک بشریت خوانده بود . (از پیچیده گوئی ناگزیر شرمنده ام) .

سخن او را نمی توانستم در بست قبول کنم و گرچه با جلوه هائی از فعالیت « تریاک فروشان » مسیحی و مسلمان در قرون وسطی و قرن های سوم و چهارم اسلامی آشنا بودم . اما سیاحتی و تأملی در زندگی جوامع امروزی هند پایه های آن تردید و انکار را تکانی داده است و خدا به خیر راضی باشد !

مسلمانان هند تا آنجا که من دیدم بسختی اسیر تعصبات دست و پاگیرند . ظاهراً چون جمعیت ناقابل هفتاد میلیونی آنان در انبوه ۵۶۰ میلیونی هند اقلیتی محسوب می شده است ، به حکم رسم معمول روزگار در پای بندی به فروع و مضافات شریعت تعصب نشان داده اند و خود نیز شاخ و برگهائی بدان مزید کرده اند تا بدین غایت رسیده است .

دختر مسلمان هندی به دانشگاه می رود ، صرفاً به خاطر آنکه هنوز شوهری برایش پیدا نشده است . در دانشگاه درس می خواند و به مدارج عالی علمی می رسد و به خانه برمی گردد و در خانه می نشیند به انتظار شوهر . همین و بس . کار کردن در خارج از خانه دون شأن و خلاف سنت اوست گوئی وظیفه و سرنوشت زن در همین يك هنر خلاصه شده است که « نشینند و زایند شیران را » و آنهم البته چه شیرهای نری .

به بازدید یکی از دانشگاههای معروف هند رفته بودم . با خانمی تحصیل کرده و دکترا گرفته و استاد دانشگاه برخورد کردیم و به هم معرفی شدیم . بی خیال به قصد دست دادن و ادای احترام جلو رفتم ، شروع کرد به عقب عقب رفتن و دو کف بهم چسبانده اش را محاذی صورت گرفتن .

درخانه یکی ازاعاظم رجال دانشگاهی به شام مجللی مهمانان کرده بودند . خواهرم با من بود و البته تنها زن حاضر در مجلس . اظهار اشتیاق به دیدن دختران دانشگاه دیده میزبان کرد . حرم سرا را پرداختند و ترتیب ملاقات را در آنجا دادند . با هنرمند برجسته دیگری آشنا شدیم . مرد مهربان به شامی مهمانان کرد و محبت ها نمود . چون جز با زبانهای هندی و اردو آشنائی نداشت ، از رفیق هندیم که در سفر راهنما و مهماندار بنده بود و خود از اساتید فاضل دانشگاه دهلی است خواستم درمورد زندگی مسلمانان هند و رفتارشان

با دختران و زنان خویش چند سؤال مرا برای میزبان ترجمه کند و اشارتی به فعالیت‌های اجتماعی و درخشان زنان نامور صدر اسلام چون خدیجه و فاطمه و زینب و عایشه کردم . رفیقم از ترجمه کردن مطالب من طفره رفت که اصلاً طرح این مباحث موردی ندارد . والبتہ حق ہم با او بود ، کہ با دلیل وبرهان منطقی بہ جنگ تعصبات غیرمنطقی نمی‌توان رفت .

مقبره « حاجی علی » ظاهراً زیارتگاه منحصر بہ فرد مسلمانان بمبئی است . این جناب حاجی علی بہ حکم شواهد و قرائن آدمیزاد بی ذوقی نبوده است ، یا دست کم اقوام و مریدان خوش سلیقہ‌ای داشته است . نقطہ‌ای کہ برای مدفن خویش انتخاب کرده یا برایش انتخاب کرده‌اند در آن عهد و زمان جای خوش منظرہ و با صفائی بوده است . در نزدیکی ساحل بمبئی تپہ سر از آب درآورده‌ای است کہ هنگام مد دریا تبدیل بہ جزیرہ‌ای می‌شود و در ساعات جزر بہ شبہ جزیرہ‌ای . هنوز ہم نقطہ باصفای زیبائی است منتہا بہ یک شرط : بہ شرط آنکہ تکانش دهند در دوزخ .

بر مزار این مرد مسلمانان صافی اعتقاد ہند کہ ظاهراً بہ درد تحمل ناپذیر « بی - زیارتگاهی » و « بی امامزادگی » مبتلا بوده‌اند ، گنبد و بارگاہی ساخته‌اند و صحن و سرائی ، و گرداگرد صحن حجرہ‌ها و رواقہائی . گذرگاہ باریک اسکلہ مانند‌ی این زیارتگاہ را بہ ساحل متصل می‌کند . طول این باریکہ در حدود یک کیلومتر است و پهنایش در حدود چہار پنج متر . اما ازین رہگذر پنج متری بہ زحمت می‌توان گذشت . زیرا دو - طرف این جادہ را انہوہ گدایان خوابیدہ و نشستہ و ایستادہ اشغال کردہ‌اند و درمیان این صفوف بہم فشرده دوجانبہ ، بیش از چند وجبی راہ برای عبور زائران باقی نماندہ است .

بہ گمانم اگر کسی در جستجوی تماشای مجموعہ جالب و جامعی از گدایان روی زمین - از اعصار ماقبل تاریخ تا زمان حاضر - باشد ، عملی ترین راہش این است کہ شب جمعہ‌ای بہ زیارت مزار حاجی علی رود و با یک تیر دوشان بزند . ہم ثواب زیارتی نثار روح امواتش شدہ است و ہم ازین کلکسیون جامع و بی فظیر دیدنی کردہ و حظ بصری بردہ است .

گدایان در ہر طرف این گذرگاہ در سہ ردیف و تنگہ ہم جا گرفتہ‌اند . ردیف نخستین اختصاص بہ جذامیان و بیماران خوابیدہ دارد ، ردیف دوم را گدایان نشستہ تصرف کردہ‌اند و آخرین ردیف در اشغال گدایان ایستادہ است . و در ہر صف چنان فشرده و چسبیدہ بہم جا گرفتہ‌اند کہ کوئی ہر وجب زمین دوطرف این باریکہ راہ سرقفلی سنگینی دارد ، سنگین تر از سرقفلی مغازہ‌های پهلوی و شہر ضای خودمان .

بایک حساب سرانگشتی وعجولانہ می‌توان حدس زد درین یک کیلومتر راہ چندہزار گدا متمرکز شدہ‌اند .

● دوروبر مسجد جامع دہلی ، ظاهراً مجلل ترین و بزرگترین مرکز اسلامی ہند در ولایاتی کہ من دیدم ، چنان گند و کثافتی گدایان مسلمان برپا کردہ‌اند کہ مایہ آزار جان

هر مسلمان است . غریبه‌ای که بدین سرای معجزات قدم می‌گذارد ، به صورت تکه گوشتی درمی‌آید در مقابل لانه زنبوران .

با يك نگاه به چشم انداز اطراف مسجد جامع سؤالی که سالها به آزار خاطرم پرداخته بود به جوابی رسید : بیش از ده سال است که این سؤال برای من مطرح است و از بسیاری دوستان در حل آن کمک خواسته‌ام که : هند و پاکستان يك سرزمین بودند ، با هم به استقلال رسیدند ، چرا شیوه حکومت و راه به قدرت رسیدن درین دو کشور به کلی با هم منایر و متفاوت افتاده است ؟

کاخ ها و کوخ ها

تماشای کاخهای قلعه مانند و افسانه‌ای مهاراجه جیپور ، با شکوه ظرافت آمیز و تکلفات سراسر تجمل که در ساختمان هر يك به کار رفته است ، و مقایسه آن همه جلوه‌های خیره کننده و بغض انگیز تجمل و تنعم ، با کلبه‌های فقر آلود و محنت زده پیرامون آنها ، مددی به طبع بلفضول می‌رساند در پاسخ این پرسش که « چگونه دولت استعماری انگلیس با کمک چند هزار سرباز انگلیسی بر مملکتی بدین وسعت و عظمت مسلط شد و میلیونها سرباز هندی وظیفه ملی خود را در دفاع از سرزمین خویش فراموش کردند و در هیچ نقطه‌ای مقاومت چشمگیری از خود ظاهر نکردند ؟

امروزه دولت مرکزی هند ظاهراً به قدرت مهاراجه ها پایان داده است و در همین جیپور کاخ های متعدد مهاراجه را ضبط و به مهمانخانه و موزه و گردشگاه عمومی مبدل کرده است و قلمرو حکومت او را به کاخی منحصر کرده است بر فراز تپه‌ای مشرف بر شهر اما به قول راننده‌ای که با تاکسی خویش ما را در شهر گردش می‌داد آنچه دولت از مهاراجه ها گرفته است کاخ است و قلعه است و زمین است و به عبارت جامع اموال غیر منقول آنان است ، نه لیره ها و جواهرات و ذخایر گرانبهای قابل حمل و نقل ایشان . با يك صحنه سازی تخیلی می‌توان حق به جانب راننده داد که اموال منقول این غولهای تجمل و ثروت چند برابر املاك نامنقول است .

با اینهمه دولت هند در برداشتن همین قدم‌های به ظاهر مختصر معجزه کرده است . در دیاری که هنوز سنت های دست و پاگیر کهن به قدرت و استبداد حکومت می‌کنند ، در سرزمینی که هنوز طبقه‌ای از مردمش خود را « نجس » می‌دانند و به سرسختی و تعصب از « انسان نبودن » خود دفاع می‌کنند ، و سربوشت خود را در کثافت لولیدن و از « آدم‌ها » کناره گرفتن ، و منحصرأ به کارهای پست پرداختن می‌دانند ، در دیاری که سیر سربوشت آدمیانش را مشتی جن گیر و رمال و مرتاض تعیین می‌کنند ، و نفوذ کلام فلان معر که گیر معبد نشین هر منطق و استدلالی را بشدت در هم می‌کوبد ، مهاراجه را از اوج کبر یائی فروتر کشیدن و کاخ و املاکش را تصرف کردن کار آسانی نیست .
 ناتمام

سیمای احمد شاه قاجار

بعد از گذشت نیم قرن

- ۴ -

گزارش آلفیت - مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۰ *

« وزیر امور خارجه لرد کرزن از ما درخواست کرده است که درباره نتایج احتمالی خروج قوای بریتانیا از ایران و همچنین کمک‌های مالی و نظامی به حکومت تهران (که قهراً به از بین رفتن قرارداد ۱۹۱۹ منجر خواهد شد) گزارشی خدمتشان تسلیم کنیم . از فحوای بیانیه خود لرد کرزن که در تاریخ عقد قرارداد صادر گردیده ، به خوبی می‌توان دریافت که فراخوانده شدن قوای بریتانیا از ایران و قطع کمک‌های مالی و نظامی ما به این کشور (کمک‌هائی که تحت قرارداد ۱۹۱۹ پیش بینی شده است) تقریباً به طور حتم نتایج زیر را در بر خواهد داشت :

۱- بالشویک‌ها که طبق گزارش‌های رسیده قسمتی از ایالت گیلان را هم اکنون به یک جمهوری سرخ تبدیل کرده‌اند دامنه نفوذ خود را بیگمان به سایر ایالات ایران نیز گسترش خواهند داد و عناصر آشوب طلب این ایالات را که منتظر چنین فرصتی هستند به دام تبلیغات خود خواهند انداخت . در قبال این وضع ، تردیدی نیست که حکومت وثوق

*** سند شماره ۴۶۴ (از مجموعه اسناد دیپلماسی بریتانیا) - سری اول - جلد

۱۳ / ص ۵۱۷ .

این اسناد که معمولاً سی یا پنجاه سال بعد از تاریخ وقایع ضبط شده در آنها منتشر می‌گردند از نظر تاریخ دیپلماسی اهمیتی فراوان دارند . برای تشخیص ارزش حقیقی آنها باید به این نکته توجه داشت که این اسناد از طرف یک سیاستمدار انگلیسی به یک سیاستمدار ایرانی نوشته نشده است که بگوئیم قرضاً نویسنده انگلیسی خیال گمراه کردن یا دست - انداختن همتای ایرانی خود را داشته است . این اسناد از طرف رجال یا سفیرانی که دارای مقامات بسیار مسئول در کادر دیپلماسی بریتانیا بوده‌اند برای اطلاع کابینه انگلیس یا برای آگاه نگاهداشتن وزیر خارجه انگلیس از جریانات سیاسی دنیا (منجمله خاورمیانه) تنظیم شده‌اند . برای محققانی که معمولاً با این گونه اسناد سیاسی سرو کار دارند شاید تذکر این نکته زاید باشد که یک کارمند عالیرتبه وزارت خارجه انگلستان ، یا یکی از سفرای آن دولت ، در گزارش محرمانه‌ای که برای وزیر خارجه متبوعش می‌فرستد امکان ندارد که مطلبی برخلاف حقیقت بگنجاند مخصوصاً با علم به این نکته که هر چه در آن گزارش ها می‌نویسد جنبه سری و محرمانه دارد و تا پنجاه سال دیگر چشم نامحرمی به آن نخواهد افتاد .

الدوله سقوط خواهد کرد و با کنار رفتن او قرارداد نیز از بین خواهد رفت زیرا به عقیده وزیر مختار اعلی حضرت پادشاه انگلستان در تهران (سرپرسی کاکس) پس از کنار رفتن نخست وزیر کنونی دیگر حکومتی که به اندازه حکومت او حاضر به همکاری با ما باشد ، پیدا نخواهد شد استقرار رژیم بالشویکی در ایران سرانجام منجر به تجزیه این کشور خواهد شد و در هرج و مرجی که به دنبال این وضع پیش خواهد آمد بسیاری از کنسولگری ها و دیگر مؤسسات سیاسی و مالی و فرهنگی بریتانیا در قسمت بالشویک شده ایران ناچار خواهند شد که کارهای خود را تعطیل کنند و به سایر نقاط ایران منتقل گردند .

۲- نتیجه مستقیم پیدایش هرج و مرج در ایران به خطر افتادن وضع ما در عراق خواهد بود و دامنه این خطر تا آنجا ممکن است توسعه یابد که موقعیت ما را حتی در بغداد نیز دشوار سازد .

۳- نتیجه غیرمستقیم (ولی بسیار محتمل) پیروزی بالشویک ها در ایران ، سرایت خطر اغتشاش و ناامنی به مرزهای افغانستان و بلوچستان خواهد بود که از این دو نقطه به احتمال نزدیک به هند نیز سرایت خواهد کرد .

در حال حاضر مهمترین اقلام کمک مالی ما به دولت ایران عبارتند از : (۱)

۱- ۳۵۰/۰۰۰ (سیصد و پنجاه هزار تومان) کمک نقدی ماهیانه به حکومت تهران برای تأمین هزینه های ضرور دولتی . این کمک قرار بود در ماه گذشته به پایان برسد ولی در نتیجه تقاضای عاجل نماینده مالی ما در تهران (که نظرش مورد تأیید سرپرسی کاکس است) تصمیم براین شد که پرداخت همین مبلغ (علی رغم مخالفت خزانه داری) تا سپتامبر سال جاری ادامه یابد .

۲- پرداخت مبلغ پانزده هزار تومان به صورت مقرری ماهیانه به خود احمدشاه . پرداخت این مقرری مشروط بر این است که اعلی حضرت از وثوق الدوله حمایت کند و نیز پشتیبان قرارداد باشد .

۳- پرداخت مبلغ يك صد هزار تومان مقرری ماهیانه برای نگهداری لشکر قزاق ایران . پرداخت این مقرری ، بنا به توصیه سرپرسی کاکس ، کماکان ادامه دارد .

۴- مخارج نگهداری قوی نظامی ما در خراسان . « این مخارج تاکنون در حدود شش میلیون تومان در سال پیش بینی شده است ولی چون دستور احضار این نیرو از خاک ایران هم اکنون صادر گردیده ، بودجه آنها در آتیه تحمیلی بردوش خزانه داری نخواهد بود » (۲)

چنانکه می بینیم شایعه مخالفت احمد شاه با قرارداد افسانه ای بیش نیست . او نه تنها با بسته شدن این قرارداد مخالف نبود بلکه ماهی پانزده هزار تومان (به پول آن زمان) مقرری ماهیانه از انگلیسی ها می گرفت که از خود قرارداد و از نخست وزیر عاقد آن

۱- تمام این ارقام طبق ارزش پول در پنجاه و چهار سال قبل باید حساب شوند .

۲- سند شماره ۴۶۴ (از مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا) - جلد سیزدهم . ص ۵۱۷

پشتیبانی نماید . مخالفت احمد شاه با این قرارداد از موقعی شروع شد که در ضمن سفر فرنگستان (که مقصد نهائی آن لندن بود) دول اروپائی از پادشاهی که با عقد چنین پیمانی می‌رفت کشور خود را عملاً تحت الحمايه بیگانگان سازد به سردی و بی‌اعتنائی پذیرائی کردند و همین عکس‌العمل نامساعد دول اروپائی او را متوجه خطبی که مرتکب شده بود ساخت به طوری که در ضیافت پادشاه انگلیس در لندن حتی جرئت پشتیبانی علنی از قرارداد را در خود احساس نکرد . ولی مخالفت حقیقی وی با قرارداد ، چنانکه خواهیم دید ، معلول قطع شدن مقرری ماهیان‌اش پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله بود .

حضرت اشرف‌آقای وثوق‌الدوله در موقع سفر اروپا



His. Mr. Mirza Hassan Khan Vossoughi (Vossoughed-dowleh).

Его Превосходительство господин Мирза Хассан Хан Воссуг (Воссугед-довле).

در جریان این قضایا (پیاده شدن نیروهای بالشویکی در انزلی و تأسیس جمهوری سرخ در گیلان) شاه و وزیر خارجه‌اش نصرت‌الدوله فیروز هر دو در اروپا بودند و در غیاب آنها مشکلات مهم مملکتی را در تهران عملاً يك هیئت سه نفری مرکب از وثوق‌الدوله (نخست‌وزیر) ، سرپرستی کاکس (وزیر مختار انگلیس در تهران) و ژنرال دیکسن (رئیس میسیون نظامی بریتانیا در ایران) حل و فصل می‌کردند . در رأس این مشکلات اشغال غازیان و انزلی به وسیله بالشویک‌ها ، تشکیل حکومت متجاسران (جنگلی‌ها) در گیلان و مازندران ، بی‌پولی شدید دولت مرکزی ، و از همه مهمتر مسئله دیوژیون قزاق ایران و اصرار شدید انگلیسی‌ها برای اخراج افسران روسی و قراردادن کلیه نیروهای مسلح ایران تحت نظارت افسران انگلیسی بود .

شاه در چهاردهم رمضان ۱۳۳۷ قمری (= سوم ژوئن ۱۹۲۰) از سفر فرنگستان

بازگشت و با ورود او به تهران پایه های حکومت و ثوق الدوله متزلزل شد. احمدشاه هرگز و ثوق الدوله را دوست نداشت و اگر ملاحظه قطع شدن مقرری ماهیانه اش از طرف انگلیسی ها نبود - چون شرط مهم پرداخت این مقرری چنانکه دیدیم این بود که حکومت و ثوق الدوله سرکار باقی بماند - بیگمان ماه ها پیشتر به عمر حکومت و ثوق الدوله خاتمه داده بود .

در روز هشتم ژوئن (یعنی پنج روز پس از بازگشت شاه از فرنگ) اول وزیرمختار انگلیس در تهران (سرپرسی کاکس) و سپس (در دو نوبت متوالی) و ثوق الدوله نخست وزیر به حضور شاه شرفیاب شدند . وزیر مختار انگلیس گزارش شرفیابی خود را همانروز به لندن مخاپره کرده است :

« نخست وزیر و ثوق الدوله دو فقره ، و خود من يك فقره ملاقات با شاه داشته ایم . در مصاحبه ای که میان احمد شاه و خود من صورت گرفت معظم له اعلام داشت که با کمال میل از حکومت و ثوق الدوله پشتیبانی خواهد کرد و در مورد لشکر قزاق هم با اینکه از وفاداری آنها نسبت به خودش کمال اطمینان را دارد ، به پاس حفظ روابط حسنه اش با ما ، حاضر است که توصیه ما را در مورد آتیه این لشکر بپذیرد . (۱)

اعلی حضرت اظهار داشت که پس از بازگشت به ایران به این حقیقت پی برده است که و ثوق الدوله دشمنان زیادی برای خود درست کرده است ولی به هر حال قول سابق خود را دایر بر اینکه از حکومت و ثوق الدوله ، تا موقعی که ما بخواهیم ، پشتیبانی خواهد کرد ، دوباره تکرار کرد .

اما و ثوق الدوله از نتیجه مذاکراتش با شاه خیلی افسرده بود و می گفت که شیوه شاه همین است که در هر موردی قول کمال مساعدت را می دهد ولی به محض اینکه اقدام عملی لازم می شود تا کتیک طفره زدن را پیش می گیرد و می گوید که فعلاً خسته است و باید سر فرصت پیشنهاد دولت را مطالعه کند و درباره اش تصمیم بگیرد

ولی آخر هر مطلب (به گفته و ثوق الدوله) به طرح شدن دعاوی مالی اعلی حضرت از حکومتش منجر می گردد . در ملاقات اخیر باز هم نخست وزیر را به باد انتقاد کشیده و از او مؤاخذه کرده بوده است که چرا دولت بدهی های او را که در سفر اروپا انباشته شده است نمی پردازد . اعلی حضرت ظاهراً براین عقیده است که هر چه در ضمن این سفر خرج کرده باید از کیسه دولت پرداخت شود و برای کسب اطمینان از حسن نیت نخست وزیر از او درخواست کرده است که مبالغ زیر به فوریت پرداخت گردد :

۱- مبلغ يك ميليون فرانك که از کیسه خود خرج کرده است .

۲- هشت هزار لیره که پیش از حرکت از تهران از پرنس فیروز قرض کرده .

۳- پنجاه هزار تومان که پیش طومانیان صراف داشته ولی مشارالیه به علت ورشکستگی قادر به پرداخت آن نیست .

و ثوق الدوله به شاه قول داده است که فکری درباره تأمین این پول ها بکند ولی پیش

۱- توصیه انگلیسی ها ، چنانکه اشاره شد ، اخراج افسران روسی لشکر قزاق و قراردادن این لشکر تحت فرمان افسران انگلیسی بود .

خود من صریحاً اقرار کرد که معطل مانده و هیچ نمی‌داند چه بکند چون محلی که بشود این پول‌ها را از آنجا فراهم کرد سراغ ندارد ما فعلاً منتظر ورود مستر نورمن هستیم و امیدواریم که مشارالیه با استفاده از آن روابط حسنه که در ضمن اقامت شاه در اروپا با وی پیدا کرده است بتواند از تشدید اختلاف این دو نفر (شاه و وثوق الدوله) و بهم خوردن روابط آنها جلوگیری کند (۱)

نورمن که در این گزارش از او نام برده می‌شود به عنوان وزیر مختار جدید بریتانیا در ایران (برای جانشینی سرپرسی کاکس) انتخاب و در لندن به حضور شاه معرفی شده بود. اما در تاریخ ورود احمد شاه به تهران، وزیر مختار جدید هنوز در راه بود و چند روز بعد به مقر مأموریتش رسید.

اکنون باید دید علت مخالفت احمد شاه با وثوق الدوله چه بود.

علت مخالفت احمد شاه با وثوق الدوله

به عقیده ملك الشعراء بهار که به جریان‌های سیاسی این دوره استثنائاً خیلی وارد است (چون خودش در جزر و مد این جریان‌ها بوده):

«سلطان احمد شاه چندی بود که در امور مملکتی خاصه در عزل و نصب حکام ایالات مداخله می‌کرد و فوایدی (مداخلی) منظور می‌نمود و برسر این قبیل موضوعات شکرآبی بین شاه و وثوق الدوله پیدا شد خاصه پس از آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه والی خراسان (و برادر وثوق الدوله) احضار شده و شاهزاده نصرت السلطنه (عموی احمد شاه) به عنوان والی جدید به ایالت مزبور گسیل گردد. وثوق الدوله در این باب مقاومت به خرج داد زیرا قوام السلطنه در خراسان اقدامات مفید و مؤثری در امنیت و قلع و قمع اشرار کرده به علاوه با آزادیخواهان و حزب دموکرات همفکر شده و آنها را به خویشن‌تمایل ساخته بود. ولی شاه برای عزل قوام السلطنه اصرار داشت و نتیجه این شد که اعضای مرکزی حزب دموکرات کنفرانسی در مدرسه تدین تشکیل دادند و به مداخلات بی‌رویه شاه در امور مملکتی اعتراض کردند. اعلامیه‌ای هم در این خصوص منتشر شد. از آن طرف دموکرات‌های مشهد و سایر طبقات علما و اصناف آن شهر نیز تلگرافاتی دایر به ابقای قوام السلطنه به مرکز مخابره کردند و جمعی از علما و اعیان و آزادیخواهان تهران را به تلگرافخانه خواستند که تقاضای خود را حضوری نیز به آنها اطلاع دهند. بالجمله شاه در این هنگامه شکست خورد و ساکت شد اما کینه وثوق الدوله را به دل گرفت.

بعد از انتشار مواد قرارداد، تحریکات شدیدی در جراید بر ضد وثوق الدوله شروع شد و جمعی از دموکرات‌ها و آزادیخواهان که محل اجتماعشان گاهی خانه حاج امام جمعه خوئی و گاهی منزل مرحوم سید حسن مدرس بود شبنامه‌ها و مقالات شدید‌اللحن بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که احمد شاه با آنها همداستان است.

روزی برای کاری به فرح‌آباد می‌رفتم. دم دروازه شمیران سرجاده دوشان‌تپه قزاق

قراول مقصد ما را تحقیق کرد و در سر راه فرح آباد نیز قراولی دیگر سد راه گردید ولی چون توضیح دادیم که با هیئت دولت سروکار داریم مانع نشدند و راه دادند و بعد از آن از رئیس دولت (وثوق الدوله) علت را سؤال کردم معلوم شد که احمد شاه همان روز افراد ناراضی را به قصر خود طلبیده و آنها را به مخالفت با دولت ترغیب می کرده است. نیز گفته شد که برای امضای قرارداد حق الزحمه می خواهد و صریح می گوید که شما پول گرفته اید و امضا کرده اید، من که پولی نگرفته ام چرا امضاء کنم ؟ (۱)

این صحبت ها در میان خواص و نزدیکان دولت گفته می شد و آنچه درباره اش شك نداریم این است که شاه مردم را به مخالفت با وثوق الدوله ترغیب می کرده ! دیگر آنکه وثوق الدوله خواست انتخابات دوره چهارم را که قسمت مربوط به تهرانش در کابینه های قبلی انجام شده بود به پایان برساند ولی شاه جداً مانع این امر بود حتی در کاشان که انتخابات شروع شده بود ، شاه ماشاء الله خان را مأمور کرد که انجمن قطار را بهم بزند و حاکم کاشان را نیز احضار نمود و یکی دیگر از درباریان را به حکومت کاشان منصوب کرد

دیگر مسئله قزاقخانه بود که در این تاریخ وثوق الدوله هر قدر می خواست دسته هایی از قزاق همراه حکام ایالات و ولایات برای قطارت در امر انتخابات اعزام کند شاه زیر بار نمی رفت و به صاحب منصبان قزاق دستور تمرد می داد ! (۲)

از اولین اقدامات سیاسی نورمن در تهران (پس از تقدیم استوارنامه اش به احمد شاه) تقاضای وقت ملاقات از پادشاه ایران برای مذاکره در اطراف مسائل مهم مورد علاقه دو کشور بود. این ملاقات در یازدهم ژوئن ۱۹۲۰ صورت گرفت و گزارش آن روز بعد به لندن تلگراف شد . از لحن این تلگراف میزان وحشت فوق العاده شاه از نزدیک شدن خطر بالشویزم به تهران به خوبی محسوس است و از وزیر مختار جدید انگلیس ملتسمانه درخواست می کند که از هیچ کوششی برای نجات دادن پایتخت خودداری نشود .

« به اعلی حضرت عرض کردم که نگرانی ایشان بی مورد است و هنوز خطر فوری

۱- استدلال احمد شاه ظاهراً این بود که آن مقرری پانزده هزار تومان که ماهیانه از انگلیسی ها دریافت می کند فقط برای حفظ حکومت وثوق الدوله است. ولی برای توشیح آن قرارداد حق العمل جداگانه ای باید دریافت کند که هنوز نکرده است .

اما آن شکایت سوزناک وی که گفته نخست وزیر (وثوق الدوله) و همکاران نزدیک وی در کابینه قرارداد (نصرت الدوله فیروز و صارم الدوله مسعود) هر سه رشوه گرفته اند، متأسفانه کاملاً صحیح است زیرا این سه وزیر « ایرانی » من حیث المجموع مبلغ چهار صد هزار تومان (به پول آن زمان) برای امضای قرارداد تحت الحمايه کردن ایران از انگلیسی ها پول گرفته و میان خود تقسیم کرده بودند .

بنگريد به تلگرافى هاى محرمانه ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۸ و ۵۹۳ در مجموعه اسناد مربوط به سياست خارجى بریتانیا - جلد سیزدهم .

۲- محمدتقى بهار - تاريخ احزاب سياسى يا انقراض سلسله قاجار - صفحات ۳۵-۳۷.

تهران را تهدید نمی‌کند. ضمناً برای رفع تشویش خاطر ملوکانه قول دادم که شخصاً نیز در این باره با مقامات نظامی انگلستان در ایران صحبت خواهم کرد و امیدوارم که بتوانم فکر ایشان را کاملاً از این حیث آسوده سازم. اطمینانی که به اعلیحضرت دادم مبنی بر قولی است که خود فرمانده نورپرفورث به من داده و گفته است که تا موقعی که نیروهای کنونی بالشویک در ایران با افزوده شدن مهمات و نفرات تازه نفس تقویت نیافته‌اند، او رسماً تعهد می‌کند که با همین نیروئی که فعلاً در اختیار دارد جلو هر نوع حمله بالشویک‌ها را به تهران بگیرد و از پایتخت دفاع کند و من از وثوق الدوله خواش کردم که عین این گفته فرمانده انگلیسی را به اطلاع اعلی‌حضرت برساند ...» (۱)

ولی امیدواری اولیای سفارت انگلیس در تهران که وزیر مختار جدید آنها (مستر نورمن) بتواند روابط تیره احمد شاه و وثوق الدوله را اصلاح کند به نوبیدی انجامید و شاه با آن تکنیک خاص خود که می‌خواست هم نخست وزیر را از کار برکنار و هم مقرری ماهیانه‌اش را کماکان از انگلیسی‌ها دریافت کند، به تحریکات مخفی و آشکار خود علیه وثوق الدوله ادامه داد. وثوق الدوله از دست شاه پیش وزیر مختار انگلیس شکایت برد:

«.... نخست وزیر دیروز (سیزدهم ژوئن) به ملاقاتم آمد و از وضع دشواری که با آن روبرو شده است برایم صحبت کرد. حضرت اشرف که فوق‌العاده کسل و افسرده به نظر می‌رسید و معلوم بود که حقیقه بیمار است اظهار داشت که با وصف قول‌ها و وعده‌های مکرر شاه، احساس شخصی وی این است که اعلی‌حضرت دیگر به وی اعتماد ندارد که سهل است رسماً با مخالفان دولت برای ساقط کردنش همدست شده است. مهمترین دلیل مخالفت شاه با کابینه کنونی (به عقیده وثوق الدوله) همین است که ایشان تاکنون نتوانسته‌اند برای پرداخت صورت حسابی که شاه در سفر اروپا درست کرده تأمین محل کنند....» (۲)

روز بعد کفیل وزارت خارجه ایران وزیر مختار انگلیس را ملاقات کرد و به وی اطلاع داد که وثوق الدوله از آنجا که به هیچ وجه قادر به کار کردن با احمد شاه نیست، تصمیم قطعی گرفته است که استعفا کند.

وزیر مختار جواب داد که استعفای وثوق الدوله در این موقع حساس که تکلیف قرارداد هنوز روشن نشده صلاح نیست:

«.... به کفیل وزارت امور خارجه گوشزد کردم که شاه مصلحت خاصی در حفظ حکومت کنونی دارد و آن قضیه پرداخت مقرری ماهیانه به اعلی‌حضرت را برایش فاش کردم و گفتم که اگر وثوق الدوله حقیقتاً بتواند شاه را از عواقب عملش (که از دست دادن این مقرری است) آگاه سازد، وی ممکن است دست از این دسیسه بازی‌ها بردارد و عملاً از حکومت پشتیبانی کند... با این که خودم این راه را به کفیل وزارت خارجه نشان دادم ولی از موفقیت آن زیاد مطمئن نیستم و تصور می‌کنم نقشه شاه این باشد که با کارشکنی‌ها و تحریکات مکررش، وثوق الدوله را اجباراً مستعفی سازد و سپس پیش دولت بریتانیا این‌طور

۱ - اسناد سیاسی بریتانیا - سند شماره ۴۵۹ - ص ۵۱۱.

۲ - اسناد سیاسی بریتانیا - سند شماره ۴۶۲ - ص ۵۱۳.

استدلال کند که چون وثوق الدوله به میل خود استعفا داده ، قلع مقرری ماهیانه خود وی انصاف نیست ... » (۱)

در این ضمن اولیای خزانه داری انگلستان که متوجه شده بودند قسمتی از کمک های مالی آنها به دولت ایران تباه می شود و به مصارف غیر لازم می رسد از ادامه پرداخت آن استنکاف کردند. این کمک ها ، چنانکه دیدیم ، شامل دو قلم اساسی بود : یکی مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان که برای پرداخت مخارج کارمندان و سایر هزینه های ضرور دولتی به خزانه ایران پرداخت می شد. دیگری مبلغ یکصد هزار تومان بودجه ماهیانه لشکر قزاق که آن را نیز در این تاریخ انگلیسی ها علی الحساب می پرداختند . در نحوه برداشت هایی که از این مبلغ اخیر می شد دولت متأسفانه نظارت محکمی نداشت و اختیار کیسه پول دست استراسلسکی بود که شهرت داشت باطناً با احمد شاه شریک است و به اتکاء قدرت مقام سلطنت مقداری از حقوق قزاق ها را تفریط می کند. ولی اختلاف عمده احمد شاه و وثوق الدوله بر سر پرداخت همین مخارج هنگفت سفر اروپا بود که احمد شاه اصرار داشت باید از خزانه دولت ، یعنی از همان مبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان که به شکل مساعدت ماهیانه به خزانه ایران ریخته می شد، پرداخت گردد و وثوق الدوله زیر این بار نمی رفت. وزیر مختار انگلستان مجدداً در روز بیستم ژوئن ۱۹۲۰ شرفیاب شد :

« ... در شرفیابی بعد از ظهر امروز به اعلی حضرت اطلاع دادم که با هزار زحمت می کوشم دولت متبوع خود را راضی کنم که کمک مالی به دولت ایران را برای ماه جاری نیز پردازند ولی اکراه اولیای لندن بیشتر از این لحاظ است که پول هایی که تاکنون پرداخت شده به مصارف حقیقی اش نرسیده ... »

شاه در این جا از من پرسید: آیا نخست وزیر حرفی در این باره به شما زده؟ با اینکه میان من و وثوق الدوله صحبت هایی در همین زمینه صورت گرفته بود ولی چنانکه وظیفه ام اقتضا می کرد منکر این قسمت شدم و خدمتشان عرض کردم که مشارالیه چیزی به من نگفته است .

در این جا اعلی حضرت مجدداً موضوع مطالبات خود را پیش کشید و گفت که حکومت وثوق الدوله پیش از حرکت به اروپا به وی قول داده بوده است که تمام هزینه های سفرش را پردازد و اکنون به وعده خود وفا نمی کند و اگر ایشان (اعلی حضرت) قبلاً این موضوع را می دانستند که دولت قصد ایفای تعهدات خود را ندارد ، ملتزمان رکاب و مدت اقامت خود را در اروپا از همان اول کار تقلیل می دادند . اعلی حضرت وضع فلاکت آمیز خود را با آب و تاب هرچه تمام تر شرح دادند و گفتند که این پول ها را برای خودشان نمی خواهند بلکه برای تأدیه قرض هایی که در اروپا پیدا کرده اند لازم دارند .

از ایشان استدعا کردم که وضع وخیم کشورشان را در نظر بگیرند و در این لحظه حساس برای خاطر وطن فداکاری کنند و از این مطالبات عجالتاً چشم ببوشند و لا اقل دوسه ماه صبر کنند تا وضع دارائی ایران سر و صورتی پیدا کند . به ایشان خاطر نشان

کردم که اگر حکومت متبوع من بوئی از این حقیقت ببرد که قسمتی از كمك ماهيان دولت انگلیس به دولت ایران، که با این عجله و اصرار درخواست می‌شود، صرف تأدیة مخارج سفر اعلی حضرت به اروپا و تأمین محل مالی برای این گونه مطالبات می‌گردد، بیگمان از ادامه پرداخت آن در آتیه جلوگیری خواهند کرد.

متأسفم بگویم که اندرزهای صادقانه من با اینکه در حدود يك ساعت و نیم طول کشید کوچکترین اثری در اعلی حضرت نبخشید.... معظم له به طور مداوم اظهار می‌داشت که این پول برای وی لازم است ولی برای خزانه داری انگلستان در حکم قطره‌ای بیش نیست. من جواب دادم که فکر نمی‌کنم دولت متبوع من منطق اعلی حضرت را به صورتی که بیان می‌شود قبول داشته باشد.... (۱)

روز بعد نورمن جریان مصاحبه خود را با احمد شاه به کفیل وزارت امور خارجه ایران که به ملاقاتش آمده بود اطلاع داد:

«.... ولی مشارالیه گفته شاه را تکذیب کرد و گفت که دولت ایران ابداً چنین قولی به اعلی حضرت نداده بود که تمام مخارج سفرشان را در اروپا تأدیه کند بلکه تنها پرداخت يك قسمت از این مخارج را به عهده گرفته بود و اضافه بر آن را هرچه می‌شد خود اعلی حضرت می‌بایست بپردازد.

اما اینکه اعلی حضرت ادعای بیچیزی و فلاکت کرده است آنهم (به عقیده کفیل وزارت امور خارجه) حرفی است بی اساس چون معظم له در حال حاضر میلیون‌ها پول در بانک‌های اروپائی سپرده دارد.

مع الوصف کفیل وزارت امور خارجه همان نظر سابق مرا که قبلاً خدمتتان گزارش داده‌ام تأیید کرد و گفت که آزرده دل احمد شاه در مواردی که پای پول در کار است به هیچ وجه صلاح نیست چون در آن صورت کینه سفارت بریتانیا را به دل خواهد گرفت و این بار علیه خود من (وزیر مختار بریتانیا) دسیسه خواهد کرد مگر اینکه دولتی مقتدر در ایران سرکار باشد که بتواند جلو دسیسه‌هایش را بگیرد.

به کفیل وزارت امور خارجه اطلاع دادم که طبق وظیفه‌ای که دارم ناچارم در مقابل درخواست‌های نامعقول شاه مقاومت کنم ولی البته این کار را با تدبیر و احتیاط صورت خواهیم داد... (۲)

۱- گزارش تلگرافی نورمن به لرد کرزن - مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا سند شماره

۴۷۶ (مورخ بیستم ژوئن) - ص ۵۳۰

۲- تلگراف نورمن به لرد کرزن - سند شماره ۴۷۸ (مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۲۰) -

گرفتاری های قائم مقام

در کرمان و یزد

-۱۳-

من حساب دستم هست که حرف را از قائم مقام و کرمان شروع کردم و به روستائی بودن او کشاندم و سخن را به روستازادگان دانشمند کشیدم و حق دهات و روستاها را بر فرهنگ ایرانی برشمردم و حسرت بر روستاهای از دست رفته خوردم که چاه عمیق ریشه بسیاری ازین دهات عریق را دچار حریق ساخت. البته گمان نرود که من در گوشه لاک خود سرفرو برده و غافل از مزایای برق و الکتریک و پمپ و تلمبه مانده‌ام. من خوب اطلاع دارم که هم امروز فاصله میان میمه و اصفهان را چاههای عمیق به هم پیوسته‌اند، من شك ندارم که روزی خواهد رسید که يك قطره آب دیگر به ورداب گاوخونی یا جزموریان یا حتی خلیج فارس و دریای خزر و دریاچه رضائیه و کویر نمك قم به هرز فرو نخواهد رفت، ولی البته تا آن روز هنوز سالها وقت فاصله داریم، منتهی همه این کارها که بشود، بازهم درین دشت‌های بی پایان، میان راور و فردوس را — که ۴۰۰ کیلومتر = ۷۰ فرسنگ است — فقط آبادی دیهوک و عرب آباد و نای بند و دربند می‌تواند به هم پیوندد، یعنی هر آبادی بیست فرسنگ راه بیابان را زیر تیول دارد. هر قلعه ازین قلعه‌های بیابانی دهها راه طولانی را که حامل تمدن و فرهنگ ایرانی بوده‌اند حفاظت می‌کرده‌اند، بیخود نبود که مورخی، مثلاً در مورد يك آبادی کوچک می‌نوشت: «... ولایت پسکوه که بر سر بیابان سجستان و قهستان نهاده است، سیزده طریق مسلوک... در او گشاده...» (۱)

من منکر تکنیک نیستم و نمی‌گویم که آنها باید زیر خاک بماند. البته اگر مهندسی بتواند آبهای فرورفته هزاران سال را از شکم باطلاق «هورالظیم» دوباره به سوسنگرد و دشت میشان برگرداند، شاهکار علم را بکار بسته است. اما اگر مهندسی پیدا شود که با حفر چاه عمیق، قنات‌های نصرآباد و نوش‌آباد و نجف‌آباد و مهدی‌آبادشاهرخ خان و نعمت‌آباد و خالق‌آباد و حیدرآباد و قاسم‌آباد علینقی خان و ده شیخ و الله‌آباد رفسنجان را خشک کند، او هم لابد يك شاهکار مهندسی — منتهی در جهت معکوس — به کار بسته است! چاهی که چند سال بعد به سر نوشت همان قناتها دچار خواهد شد. مسلم است، اگر کسی بگوید فی‌المثل سد کرج و کوهرنگ تأثیری در عامل کشاورزی ما نداشته‌اند، همه گویند که عین سفاقت را بکار برده است؛ مسلماً يك سد به اندازه هزار قنات تأثیر وجودی دارد، منتهی تثبیت شیئی نفی ما عدا نمی‌کند، آنجا که رودخانه هست البته باید سد هم باشد، هم امروز که ما بیست سی سد داریم تازه از عصر ساسانی خیلی کمتر سد داریم. در هر جای ایران گردش کنید، هر جا که دو طرف کوه بهم نزدیک می‌شوند بقایا و آثاری از سدهای قدیمی می‌توانید بدست آورید.

دلیلش هم اینست که امروز هر جا می‌خواهیم پلی ببندیم یا سدی بسازیم، همه مطالعاتمان را که با هلیکوپتر و دوربینهای مهندسی انجام دادیم درست به آنجا می‌رسیم که می‌بینیم سیصد سال یا هزار سال پیش هم در همانجا اقدام به همان کار کرده بوده‌اند، مگر نه آنست که وقتی خواستند پل معلق اهواز را بسازند ناچار شدند پایه‌های آنرا در همانجا بکار بگذارند که پایه‌های پل عصر ساسانی آن بود، و وقتی خواستیم سد برگردان آب شاهرود قزوین را برای انتقال آب به دشت‌های جنوب البرز - قزوین - بسازیم متوجه شدیم که چهار صد سال پیش شاه عباس بزرگ روی همین پروژه عمل کرده بوده است، و کوه‌نگار که به پایان بردیم در واقع آرزوی همان شاه عباس و شاه عباس دوم را به مرحله عمل در آوریم (۱). هنوز مردم اطراف کاشان از بند قهرود شاه عباسی یاد می‌کنند و نام می‌برند، دیگر از سد بهمن شیراز که عمر آن را به دوهزار سال پیش می‌رسانند نامی نمی‌برم و نمی‌گویم بند دختر نزدیک شوشتر در روزگار ناهید پرستی برپا شده، این روزها اگر به «دوراهان» هم بروید، بر روی نهر «دینور آب» یک پل «هفت چشمه» شاه عباسی خواهید یافت. دیگر صحبت از سد شادروان شاپور در شوشتر، یا بند عضدی در فارس و نهر عضدی در خوزستان، یا بند نقطه در کلات نادری و بند عقیلی و بند عیار و بند قیر و بند خاک و بند شهر لوت و بند فیض آباد و بند تیلکان و بند موان و بند طوس و بند شش تراز و بند طبس و بند اخلومد و بند فریمان و بند طرق و بند اشرف و بند عمرشاه و بند آبشار و بند گلی جندیچ و بند قتلشاه و بند خلف آباد و بند مروان در اصفهان، و حتی «بند هلاکو» در کرمان و سد سید علی خان و بند سپهسالار در قزوین، و بند شیخ سلمان کعبی بررود کرن، نمی‌کنم و نمی‌خواهم بگویم که مردم دهات جیرفت در بالای سد خراب شده هلیل هنوز هم در افسانه‌ها می‌گویند که مردم این ده به آن ده با قایق عبور می‌کرده‌اند، حتی حاج محمد تقی کرمانی در اول ده سیف لوت شهادت پول خرج کرده بود که آب نمکزار آنجا را مهار کند، صحبت من از روزگار معاصر است.

مسأله اینست که در سرزمین‌های کویری و بیابانی چه باید کرد؟ سرزمین‌هایی مثل کرمان، که به قول قدیمیها، خاکش جاری و آبش راكد است (۳) تا روزی که شما آنقدر قدرت نداشته باشید که بتوانید ابرهای مدیترانه را از روی کویر گناباد و طبس عبور دهید و آنها را مجبور کنید که آن خاک تشنه را سیراب کنند، یعنی تا وقتی که «صاحب باد» و «مالك ابر» نشده‌اید (۴)، و تا روزی که ابرها را نتوانید

۱- رجوع شود به سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۶۶.

۳- و این نکته علاوه بر اهمیت کار، اهمیت مطالعات آن روزگاران را هم می‌رساند که درست براساس تحقیقاتی به انجام پروژه‌های آبادانی پرداخته بودند که علوم قرن بیستم هم آنها را تأیید میکند. ۳- شاعری در باب گردآلودی هوای کرمان در تابستان، و گل‌آلودی کوچه‌های قدیم - قبل از اسفالت - بر اثر اندك بارندگی زمستان، گفته بود، از آب و خاک کرمان، غافل می‌باش ای دل

شش ماه خاک بر سر، شش ماه پای در گل

۴- هر چند حوادث به هر حال پیش خواهد آمد، که به قول مرحوم وثوق الدوله،

راهنمایی کنید که هر جا میل شما باشد آنجا ببارد ، هیچ راهی ندارید جز این که این خاکها را با قناتی مثل « جویمند » سیراب کنید ، البته جوی آب این قناتها در برابر سد شهناز و ارس حکایت آب برکه اعرابی و نهر دجله بغداد را دارند و من به خوبی به نتیجه سیستم کانال-کشی و سد بندی سرزمین خوزستان و دشتهای زاینده رود واقف هستم ، من می دانم که بیش از پانصد آب کش مکنده یا به قول خود دهاتیها « مکینه » ، تنها بر اطراف رود کرخه نهاده شده که هر کدام رودخانه ای را بالا می کشند و هکتارها زمین را مشروب می کنند و یکی از آنها مثلاً آبادی « کوت سید نعیم » در راه سوسنگرد ، که صاحبش به « آب باریک » آن ساخته ، تنها دو برابر « تیگران » ماهان کرمان یعنی پنج شش آسیاب گردان آب بالا می کشد ۱

من البته این مکینه ها را دیده ام ، از طرفی در دشتهای بی پایان بلوچستان ، کلاته امیر توکل کامبوزیا (۱) را هم در نزدیکیهای زاهدان دیده ام که در يك جوی باریک ، رشته آبی مثل کرم در لای خاکها می خزد و اگر لاشه گربه مرده ای جلو آن بیفتد از رفتن باز می ایستد. البته کار تلمبه ها و خصوصاً همین مکینه ها اهمیت دارد ولی نباید فراموش کرد که به این وسیله بالا آوردن آب مخارجی دارد که کمتر کسی متوجه آن می شود . مثلاً آیا شما می دانستید که قیمت هر يك از این مکینه ها از دوست هزار تومان بیشتر است ، و این موتور اگر ۲۴ ساعته (فول تایم) کار کند روزی ۲۲۰ لیتر گازوئیل ، یعنی حدود ۵۰ تومان گازوئیل مصرف دارد ، و هر تعویض ۴۵ لیتر روغن آن ۱۲۰ تومان بها می گیرد ، و هر ۴ سال يك سرویس کامل می خواهد که قریب ۱۲ هزار تومان مخارج سرویس آنست ، حداقل سه مأمور تمام وقت (هشت ساعت کار) مطلع می خواهد که شب و روز کنار آن بنشینند و روغن را بپایند تا موتور نسوزد ، و همه اینها در صورتی نتیجه می دهد که موتور خرابی و شکست و نقص پیدا نکند و گرنه اگر اندك خرابی حاصل آید ، کافی است چندین هکتار گندم و باقلا و کشت و باغ تماماً در گرمای آتش بار خوزستان یا جیرفت سوخته و برشته و صاحب مکینه به خاک سیاه نشاندہ شود. این مکینه ها البته در جائی کار می کنند که رودخانه هائی مثل کرخه و کارون و دز و دهها نوع دیگر آن مثل اژدها از کوههای کردستان و بروجرد و لرستان می غلظند یا دشت « هور پا سفید » و تنگ آشوب پانصد موتور آب را در صحرای جیرفت ، از رودخانه

←

ما اگر مالک ابریم و اگر صاحب باد بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد ولی نباید فراموش کرد که همه حوادث تاریخی از وضع اقتصادی سرچشمه میگیرند و اقتصاد هم تابع طبیعت و طبیعت بنده آب و هوا و بالنتیجه بارندگی است ، و به همین دلیل بود که مارکسیست ها می گفتند : « انقلابات کارگری عالم ، معلول کلف های خورشیدی است » ۱- مکینه ظاهراً صورت شرقی « ماشین » است ، ولی در حقیقت میتواند به همان معنای مکنده و بالا کشنده به کار رود . ۲- حقاً کسانی که این مرد عجیب دهاتی - یعنی امیر توکل - را ندیده اند ضرر کرده اند ، مردی با بیست سی فرزند و چندین زن ، در کلاته ای نزدیک زاهدان ، با بیست هزار جلد کتاب کم نظیر چاپی و بعضاً خطی ، و اطلاعاتی وسیع و روحیه ای مهمان نواز ۱ واقعاً این دهاتی کرد خراسانی این کارها را دران کلاته و « بیچاره ده » به چه امید و به چه منظور کرده بود ؟

هليل سرازير مي كند ، و گرنه حساب بيا بانهاي رباط پشت بادام از اين حرف ها جداست. حرف من اينست كه هيچ وقت نبايد سرزمين هاي بي انتهاي بلوچستان و خراسان و كرمان و قسمت عمده فارس و همين كوهستانهاي اطراف اراك و قم و تهران را با دشت هايي كه از بركت سد دز يا كانالهاي پنجاه كيلومتری زاینده رود زیر کشت میروند با يك چوب راند. آبادي شه گزان يا بيدترنگ جيرفت البته هيچ وقت با چشمه هايي كه از زير قلعه فلك الافلاك خرم آباد مي جوشند قابل مقايسه نيستند، ولي نبايد فراموش كرد كه تنها نقطه ارتباط تمدن هند با ايران، آباديهاي كهنوج و دامان و هودر و اسپهكه بوده اند ، و علاوه بر آن ، اين آباديها كمال الجود بنذل - الموجود را مصداق حال خود ساخته ، همان چند قطره باران را كه از هوا و آسمان گرفته بودند ، عينا دم قنات ، تحويل بيا بان هاي سوزان داده اند ، و سه هزار سال « تمدن كاريزي » را در اين مملكت پي ريزي كرده اند، و طول عمر و دوام خدمت آنها ، عذرخواه، كم آبي و ناتواني آنها مي تواند باشد .

با يك حساب سردستي ، فقط به حساب فروش آب ، (به نرخ كشاورزي سال ۱۳۴۲ شمسي ، هر متر مكعب ۵۵/۰ ريال = دهشاهي) ، ارزش قنوات ما بيش از پنجاه ميليارد ريال خواهد بود . (۱) معني اين حرف اينست كه اگر خدای نخواست روزي منبع نفت تمام شود و استفاده از برق گران گردد ، با اين « زه هاي » ته نشسته ، اگر بخواهيم و اگر مجبور هم باشيم كه دوباره قنات ها را احياء كنيم ، از عهده بر نخواهيم آمد ، زيرا اگر پول آن را هم داشته باشيم ، آن همت ديرپاي گنشتگان را نداريم .

البته من منكر اين نيستم كه ميشود بعضي دهات را در هم ادغام كرد ، ولي اين را هم مي دانم كه بيشتر اين دهات را حتماً بايد نگاه داشت ولو آنكه با وسائل گران خرج وغير عادي باشد. ده سيف يا رباط پشت بادام يا شوره گز يا جنين و كهنوج عامل ارتباط ميان فلات بزرگ ايران بوده اند . نمي شود به عنوان اين كه طبيب و معلم و برق و آب خرج دارد از آن ها صرف نظر كرد .

چند سال پيش كه من درسوئد بودم، دختری كه راهنمای « تور » يا « گشت » بود ميگفت كه ما بيسواد نداريم و براي هر هزار نفر يك طبيب داريم ولي اضافه كرد ما روستاهائي در شمال كشورداريم كه گاهي فقط يك خانوار اسكيمو در آنجا سكونت دارند، ما اين ها را با سواد كرده ايم، ولي براي بهداشت آنها هنوز بزرگترين مشكل را داريم زيرا اطباي ما كمتر حاضر هستند به آنجا ها بروند . من پرسيدم چرا اطباي شما به آن جاها نمي روند ؟ گفت براي آن كه آنجا معمولاً ۵۰ درجه زير صفر سرما دارد ! من گفتم اتفاقاً ما هم مشكلي داريم مثل شما، منتهي اينكه اطباي ما حاضر نيستند به جنوب بروند! گفت ، چرا ؟ گفتم براي اين كه آن جا پنجاه درجه حرارت بالاي صفر در سايه است ! خيلي تعجب كرد . (۲)

۱ - راهنمای كتاب ، مقاله هوشنگ ساعد لو ، ج ۱۷ ص ۴۳ ، اين حساب نرخ سيزده

سال پيش است و امروز بايد آن را چند برابر كرد كه دلار در خارج سي چهل درصد تنزل كرده است.

۲ - تعجب همه ما بايد از سخت جاني آدميزاد باشد كه در جائي كه سنگ از سرما

بعد پرسید: چه دلیلی دارد که خودمردم در گرمای پنجاه درجه می روند و زندگی می کنند؟ من گفتم: شما چه اصرار دارید که يك خانوار را اجازه می دهید در پنجاه درجه زیر صفر زندگی کند و بعد برای طبیب آن دچار مشکل باشید؟ او گفت: اولاً این ها خودشان می خواهند، ثانیاً اگر این خانواده ها در شمال کشور ما نباشند، ما از کجا می توانیم ثابت کنیم که ساکنین اولیه امریکا از اسکاندیناوی مهاجرت کرده بوده اند؟ و حال آن که این مطلب یکی از افتخارات ملی ما است.

من با خود گفتم: اگر خانواده های فارسی زبان در گرمای پنجاه درجه قشم و میناب زندگی نکنند، ما چگونه می توانیم ثابت کنیم که خلیج فارس، خلیج فارس است؟

حالا هم باید عرض کنم که به هر حال این پیوستگی دهات ایران برگستره فلات آریائی است که از عوامل مهم سیاسی و اقتصادی پیوستگی حکومت و نژاد است، و اگر این رشته ها قطع شوند، بسیاری از رشته ها احتمالاً گسسته خواهد شد.

پس باید رحمت فرستاد به آن سرباز گمنامی که هزاران سال قبل در بیابان های خور و بیابانك و سرجه و كهورك و ترو و بی ارجمند، قدم نهاد و با آن همه سختی و بدون وسائل، فی المثل در بیابان گرگ،

سر ره خانه ای از نی بنا کرد درون نی به سان ناله جا کرد

سپس آن خانه نشین را اولادش و احفادش، کم کم چوبی و تخته ای و آجری کردند تا به دست ما ها رسید که به عنوان مطالعه در امر دهات با هلیکوپتر آسمان را در نوردیم و در کنار باغ گلش طبس فرود آئیم و زیر سایه همان نخل ها که قدیمی ها نشانده اند بیاسائیم و شربت به لیموئی بخوریم یا قاشق شمشاد چوبی خوش تراش خوانساری را پر از دوغ از همان آب گوارا بکنیم و بنوشیم و همین که عرقمان خشك شد، به جای طلب رحمت به بانی خیر، برداریم و با خود کار امریکائی بنویسیم «... قنات يك واحد غیر اقتصادی است...»

البته من نمی گویم که نباید دهات ما تبدیل به شهرك شوند، اما می گویم که این حرف را نباید دولت بزند، و این کار را دولت به اجبار نباید انجام دهد. مردم بیخود و بی جهت که نمی روند توی بیابان در کنار مور و مار منزل کنند. شهر بی وجود ده نمیتواند پایدار باشد، ده هم بی سکنه حاصلی ندارد. نمی شود از پنج فرسخی رفت و استخر آب را مواظب بود که «سرگاز» نکند، نمیتوان از شش کیلو متری گنجشك ها را کش کرد که ارزن ها را نخورند، غیر ممکن است که شب آدم در شهر بخوابد و خیالش راحت باشد که گرازها تخم سیب زمینی ها را باشاخ خود در ده از ریشه در نیاورده باشند. نمی شود شب در شهر خوابید و گمان کرد که روباه ها و شغالها انگورها و هلوها را «غرما» نخواهند کرد، نمی شود به آسایش خواب در شهرك تسلیم

←

می ترکد و در جائی که تخم مرغ در برابر آفتاب می پزد، باز هم آدمی — با اختلاف صد درجه حرارت — می تواند درجه حرارت بدن خود را ۳۷/۵ ثابت نگهدارد، یعنی زندگی کند. تبارك الله احسن الخالقین.

شد و دل خوش کرد که کلاغها، گردوهای مزرعه و مرتع « دل خوش کن » لنده دهدشت را بر سر درخت باقی خواهند گذارد. ما می دانیم که در حدود چهل و هشت میلیون هکتار از کل یکصد و شصت و چهار میلیون هکتار اراضی این مملکت خشک و بیابانی است، که از هر طرف آبادیهای مرکزی را احاطه کرده است؛

فدای خانه در بستهات شوم مجنون
ز هر طرف که نظر می کنم بیابان است
تا روزی که همه قطرات آب باران در اختیار ما قرار نگرفته و بر همه رودها سد نبسته ایم، نباید از قنات غافل بمانیم. بیش از ۵۲ درصد کل باران مملکت ما در کناره خزر می ریزد که مساحت آن بیش از ۲۵ درصد کل مملکت نیست اما از ۳۶۸ میلیارد مکعب باران سالیانه کشور، تنها حدود ۴۰ میلیارد مکعب آن در زمین فرو میرود که همین منبع آب قناتهای ماست. سدهای ما هنوز به حد کفایت نرسیده اند و تازه مسأله الاهم فالاهم هم پیش نیامده، یعنی قبل از آنکه فی المثل سد هلیل را برای بیابانهای جیرفت یا سد میناب را برای دشتهای رودبار و رودان ببندیم، آمده ایم سد سفید رود را بسته ایم که به قول من يك « آب صاف کن » برای دریای خزر است (۱)، و به قول يك خارجی، شاهکار سد سازی عالم است، زیرا آب را از نقاط خشک و کم آب مملکت — که کمتر از سی سانتیمتر باران سالیانه دارند — می گیرد و جمع می کند و بعد به دره هائی سرازیر می کند که پر آب ترین ناحیه ایران است و بیش از يك متر باران سالانه دارند؛ مصداق قول شاعر؛

سنت ابراست این، که هر چه گیرد ز بحر
جمع کند جمله را باز به دریا دهد

سدهای دیگری مثل سد کرج و لتیان هم که به حلقوم تهرانیها فرو میرود. باید گفت که سدها در مرحله اول اگر بکار کشاورزی نروند نقض غرض است، اگر قرار باشد تمام آب سدها در شهرها صرف لوله کشی آب برای تن شوئی و وان پر کنی و استخر شنا و چمن کاری مصرف شوند، حکایت « از مایه خورن » است، به عقیده من بعد از ملی شدن آنها، باید برای مصرف شهر و روستا سهمیه قائل شد، یعنی باید مثلاً تناسب بسته شود که از هر سدی چند صدم آن به مصرف شهر برسد و چند صدم به مصرف روستا، تا روال و نظام اقتصادی مملکت آشفته نشود. من نمی گویم مثل آن لر کمزانی باید ماهی يك بار حمام رفت، (۲)

۱- البته این راهم قبول دارم که من اینها را که می نویسم زیر سایه نور برق همین سفیدرود می نویسم.

۲- مقصود از لر کمزانی ملایری همان کریم خان وکیل معروف است، نوشته اند روزی

کریم خان از لری پرسید: ماهی چند بار به حمام می روی؟ لر بیچاره که هرگز نام حمام را نشنیده بود پرسید حمام چیست؟ کریم خان گفت حمام جائی است که مردم در آنجا شست و شو می کنند. لر پرسید: خان، شما هر چند وقت به حمام می روی؟ خان زند گفت: ماهی يك بار! لر شروع کرد به خندیدن و گفت: معلوم می شود که جناب خان مرغابی شده، و الا آدمی که این همه توی آب نمی رود! (کریم خان زند عبدالحسین نوائی ص ۲۳۴).

البته شوخی حمام ماهی يك بار را شیرازی های شوخ طبع برای این پادشاه ساده دل ساخته اند که میرزا حسن فسائی نیز میگوید: « در هر ماهی يك بار به حمام میرفت و لباس سر تا پا را تبدیل می فرمود و در ۲۹ روز دیگر نه تغییر لباس می داد و نه به حمام می رفت. زمان

ولی فی المثل اگر قنات حسین آباد کرمان را در لوله های شهر سرازیر کنیم و باغها و بوستانها را بخشانیم و در عوض يك شیر آب در هر خانه ای مثل يك قنات شش دانگی مظهر کنیم به حساب اینکه فی المثل مردم نان گندم امریکائی خور پنیر هلندی چش برنج پاکستانی پن سبب زمینی ترکی پسند سبب درختی فرانسوی خور کرمان (۱) وان حمامشان آب لوله کشی داشته باشد - این حکایت آن کسی است که « بن دیوار کند و سقف اندود » .

علاوه بر آن میزان استفاده از آبهای زیر زمینی باید بر روی يك حساب دقیق و اندازه معین باشد که آبادی شهر به خرابی روستا منجر نشود و قناتها به علت قطع پیوستگی « سفره آب » دچار « زه بر » نشوند .

چاه عمیق البته يك عامل پیشرفته کشاورزی است ، یعنی اگر آبی زیر زمین باشد ، بیرون آوردن آن ظاهراً با تلمبه آسان تر و فوری تر از قنات انجام میگیرد ، اما این عامل وقتی قرار باشد زیادتر از ذخائر يك منطقه آب بالا بکشد ، نتیجه اش خشك شدن قنات یا تلمبه همسایه و در واقع يك نوع دزدی آب است ، منتهی در قدیم آب مردم را در « شب تار » - به قول مرحوم بینش - می دزدیدند ، حالا در روز روشن از زیر زمین بالا می کشند و این رقابت و مسابقه وقتی ادامه پیدا کند نتیجه آن خشك شدن قنات های مجاور و پائین افتادن زه و اضافه کردن هر سال لوله بر سر لوله چاه ، و جایجا کردن تلمبه ها و اضافه شدن روز بروز پرونده های تازه « تصرف عدوانی » و « محفورات مضره » (۲) و رقابت در حفر چاه های تازه

زندگی او را نزدیک به هشتاد سال گفته اند ... (فارسنامه ص ۲۱۹) . اما شوخی روزگار اینست که همین رندهای شیرازی ، بیش از دویست سال در حمای تن شوئی کرده اند که همین کریم خان ساخته و به قول رستم التواریخ « دوازده ستون مرمر هفت ذرع طول مار پیچ بر قطر از سنگ سخت شکری رنگ در آن بکار رفته » و به قول فرصت « در تمام ایران نظیرش دیده نشده و اکثر جدران سنگ مرمر است » . بنده اضافه کنم که اگر روزی تنها پنجاه تن مرد صبحها و پنجاه تن زن عصرها در این حمام تن شسته باشند ، ظرف دویست سالی که این حمام آبادان بوده هفت میلیون و سیصد هزار تن شیرازی در اینجا تن شوئی کرده اند !

۱- جالبترین نکته روزگار ما در سال گذشته ، در کرمان خصوصاً ، توزیع سیب های بسته بندی شده فرانسه در مدارس کرمان ، برای تغذیه دانش آموزان بود . من نمیدانم آیا هیچ کرمانی می تواند خواب ببیند که این سیب هزاران کیلومتر از بندر ماری بگذرد و به بندر عباسی برسد و تازه مدیران مدارس کرمان ، سیب های خالدار آن را جدا کنند و پس بفرستند ؟ ۲- وقتی در کرمان ، قاضی ، به حفر چاه کنار قناتی رسیدگی کرد و حق را به جانب صاحب قنات داد ، حکم قاضی - گویا آقای صفا - برای تطابق با ماده قانون ، اینطور صادر شده بود : « زاندارم ری درامحاء و طمس محفورات مضره اقدام نماید » (یعنی چاه را پر کند) . زاندارم از ده به کرمان رفته حکم را پیش قاضی میگذارد و میگوید : « قربان ! « امحاء » را که وظیفه ما بود دقیقاً اجرا کردیم . اما « طمس محفورات مضره » آن که کار همقطاران بنده نیست ، دست خودتان را می بوسد . سپس نظامی داده و از در خارج میشود ! (از نامه هفتواد ، فروردین ۱۳۳۷) .

و انباشتن پرونده های قرض های صد هزار و دویست هزار و يك ميليون تومانی برای مالك ،
(هر چاه عمیق بر اساس آمار کشاورزی روزانه بطور متوسط دو هزار تا دو هزار و پانصد ریال
هزینه دارد) و بالاخره هم پس از چند سال ، درهمه اینها به مصداق قول شاعر :

دم ماهی شده در قعر گرداب غبار انگیز ، چون جاروب بی آب
خضر را از دم آبی نشان نیست زمرگ خود خبر هست و از آن نیست

در آن وقت است که اهمیت قناتهای دو هزار ساله آشکار میشود .

فی المثل اگر قبول کنیم که کلمه « بیدخت » منتسب به فرشته اناهیتا و مربوط به
روزگار ناهید پرستی در ایران ، یعنی پیش از زمان زرتشت یا لااقل پیش از اسلام باشد ، و
گمان کنیم که قنات بیدخت را به احترام این فرشته آب و باران نام گذاشته باشند ، حداقل
دو سه هزار سال از عمر آن میگذرد ، و با يك حساب سرانگشتی که مهندسین آبیاری ما
کرده اند این قنات بیدخت همین روزها حدود يك سنگ و نیم آب دارد یعنی در هر ثانیه حدود
پانزده لیتر - به اندازه يك پیت نفت ، تقریباً ، آب جاری داشته است (۱) ، با این حساب ، هر
روز حدود يك ميليون و دویست و نود هزار لیتر آب داده است ، حدود پانصد میلیون لیتر در
سال ، و اگر سه هزار سال این قنات آب داده باشد عددی با رقم ۱۵ که یازده صفر در جلو آن
باشد یعنی قریب يك و نیم تریلیون لیتر آب در دشت های گناباد پراکنده است . (۲)

قنات دولت آباد یزد احدائی محمد تقی خان یزدی - پندرهمین عبدالرضا خان که در اول
این مقاله از او نام بردیم - خود از عجایب فن « که کینی » است که « پانصد درب باغ و دو -
هزار جریب زمین را آبیاری میکرد » و ۹ فرسنگ (۵۴ کیلومتر) طول داشت (۳) و آسیابی
که ازین آب به گردش می آمد روزی هزار من گندم آورد می کرد (۴) و قنات ۵ رشته داشت
که هر رشته اش قرنهای پیش از تقی خان دائر بوده است ، و او آنها را بهم پیوند کرد و از
مهرجرد به یزد رساند و خود یزیدها می گفتند که « از وفور آب و استعداد ، پهلوی به دجله
بغداد می زند » (۵)

آن از واحد غیر اقتصادی مان ، حالا از واحد اقتصادی صحبت کنیم :

۱- تاریخ و جغرافیای گناباد ، آقای تابنده گنابادی ، ص ۷۰

۲- البته فراموش نکنیم که يك قنات در همین گناباد بوده است که چاه آن هفتصدگز
زمان ناصر خسرو ، و بیش از سیصد متر امروز عمق داشته است . (سفرنامه ناصر خسرو ص ۱۴۱) ،
چاهی که امروز میتوان منار ایفل را دزدید و در آن پنهان کرد !

۳- گمان نرود که همیشه طول قنات برای عدم شیب زمین بوده ، بلکه اصولاً بر طبق
يك حساب دقیق مهندسی ، کوشش داشتند که شیب قنات از يك در دویست تجاوز نکند تا سرعت
آب موجب شستن کف قنات و یا رسوب گل و لای نشود . (مهندس سیرو فرانسوی در کتاب
راههای ایران) ، عجیب این که کندن يك قنات ۷۰ کیلومتری به عرض ۵۰ سانت (نیم متر)
و ارتفاع ۸۰ سانت ، تنها به کمک يك بیلچه و يك چراغ پیه سوز ، بدون استفاده از قطب نما
صورت می گرفته است . ۴- جامع جعفری ص ۳۴۳ . ۵- روایت میرزا احمد

اردکانی نویسنده وقف نامه همین قنات .

يك تلمبه كه روزی ۲۰۰ تومان خرج دارد، سالی حدود ۷۲ هزار تومان و ظرف هزار سال ۷۲ میلیون تومان خرج خواهد طلبید، بنابراین عمر قناتها، حتی با عمر سدها هم قابل مقایسه نیست که به قول مهندسان، عمر فعال هر سدی بیش از صد سال نیست و چنین بوده است که سد شادروان و سد جیرفت روبه نابودی نهادند و قنات باریك، جویمند یا اردکن یزد، هزارها سال بی كمك تلمبه و بی مزد و منت برق و گازوئیل به ما آب داده‌اند، در حالیکه به قول آن روحانی بزرگوار، حتی يك بار هم، ما، شکر این نعمت رایگان را بر زبان نیاورده ایم. (۱) با این حساب شما می‌توانید حساب پنجاه هزار قنات دیگر را، با این تلمبه‌ها تصفیه کنید که گازوئیل و نفت و روغن و کارگر و سرویس و «زاپاس» و تعمیر و هزار آفت و افت دیگر می‌طلبید، و کافی است که در يك روز تنها یکی از این عوامل كوچك، دریچه آب را بر صحرا و باغ تشنه در بیابانهای کرمان و بلوچستان ببندد، و حال آنکه آفت و آفت قنات در صد آن بسیار کمتر، و تنها تحت تأثیر عوامل خیلی مهمی مثل زلزله و «توتم» و ریزش و سیل‌های سخت صورت می‌گیرد که تازه در خیلی موارد قابل پیش بینی است، و البته همه این عوامل برای چاه عمیق هم عیناً بلکه بسیار شدیدتر، نافذ و جاری است.

البته این روزها که خداوند نانی توی کاسه ملل سواحل خلیج فارس «ترید» کرده است، مسأله خرید و ساخت تلمبه و مخارج سوخت و حتی خود کشاورزی و زمین کاری اصلاً مطرح نیست، درآمدهای سرشاری از نفت، بعد از جنگ رمضان مصر (۲) نصیب شرق شد و در واقع در برابر کشته شدن حدود ده هزار سرباز مصری ذخیره کشورهای شرقی - خصوصاً عرب - به آنجا رسید که به خرید آسمان خراش‌های پاریس و لندن افتادند، و حدس آنست که اگر دنیا هم چنان آشفته بماند

۱ - یکی از روحانیان محترم ما سالها قبل برای معالجه به اروپا رفت و در آنجا به علت حبس البول، ناچار، اطباء بیمارستان، به كمك «سوند» (لوله‌هایی که در مجرا داخل می‌کنند تا ادرار را خارج کنند) دفع ادرار کردند. پس از آنکه سبك شده بود، رو به آسمان کرده و گفته بود خدایا از تو پوزش می‌طلبم و شکر تو را «یگویم» طبیب سؤال کرده بود چه میگفتی؟ آن روحانی جواب داده بود، هیچ، حرفم این بود که بیش از هفتاد سال بدون كمك سوند دفع ادرار کرده بودم و يك بار شکر خدای به جای نیاورده بودم، امروز که این کار با وسیله انجام شد به یاد موهبت خداوند افتادم و پوزش طلبیدم!

در واقع، ما هم روزی قدر قناتهای هزار ساله و دو هزار ساله را خواهیم دانست که يك روز دچار تعمیر کلان و ناز خریدن کامیونهای گازوئیل و بهر حال شکست و بست تلمبه‌ها شویم. قصه فنی يك تلمبه انگلیسی در «چار نارنج» بندر لنکه احتیاج به يك مهندس تمام عیار دارد که شاید فوق العاده روزی هزار تومان طلب کند باضافه بلیط هواپیما و اتومبیل شخصی، و حال آنکه يك قنات بهگلریگی در کرمان، منتهی توقعی که داشت این بود که ماهی يك بار کارگر ساده به عنوان «کشکش» بسته ای خاشاك را به هم ببندد و از مادر چاه قنات آن را بدنبال سر خود بکشد تا آب تحرك یابد و سوراخ سمیه‌ها بسته شود. همین و والسلام. به عبارت دیگر آب قنات خودش روی زمین می‌آید و آب تلمبه به كمك نفت بالا می‌جهد. تو خود تفاوت راه را قیاس کن. ۲ - و البته همت و يك پارچگی خود ملل شرق.

و جنگهای نفتی هم چنان ادامه یابد ، و به قول آن رند کرمانی « اگر چشم حسرت خلق بگذارد » به برکت این آشفتگی ها ، تا حدود نیم قرن ، این نان هم چنان در کاسه شرق ترید بماند (۱) که لوله های نفت چندان قطور و کلفت شده که يك عرب با شترش هم می تواند از داخل آن بگذرد . (۲)

آن دولتی که می طلبیدیم سالها پرسیده راه خانه واز در درآمده اما به حساب اینکه به قول شاه مملکتمان « نفت دوبار نمی روید » ، آدم باید همیشه حساب آینده را هم بکند و به یاد پنجاه سال بعد هم باشد و از پست و بلند روزگار و زیر و بالا و به قول شاعر از « بر فرود روزگار » (۳) هم اندیشه بکند .

کار دنیا چو شیشه ساعت ساعتی زیر و ساعتی زبر است (۴)
این درآمدهای کلان نفت باید صرف کاری شود که فردا حداقل يك درآمد مختصر همراه داشته باشد، یعنی اگر ما بتوانیم يك نهر كوچك از رود صیمره جدا کنیم و آب را بردشت سوار کنیم کاری است که ممکن است هزار سال مردمی را نان بدهد و یا اگر يك تخت بر بیمارستانی اضافه کنیم ممکن است يك نسل یا دو نسل دعای بیماری را همراه داشته باشیم ، ولی اگر با آن پول حتی هزار تن موز و سیب و گوشت هم وارد کنیم ، هیچ کاری نکرده ایم جز اینکه به قول همان دهاتیها — هر چند مثل رکیکی است — در واقع « خلا را رنگین کرده ایم »
این نوع مصرف پول ، در حقیقت حکایت از کوه برداشتن و به جای نهادن است و فردوسی هم فرموده بود :

چو برداری از کوه و تنهی بجای سرانجام کوه اندر آید ز پای (۵)

۱ — میگویند، سال دویای سرداری ، محمد حسن خان سردار حاکم کرمان ، برای اطلاع کم و کیف آمار تلف شدگان ، به قبرستان رفت و از مرده شور کرمان سؤال کرد ، روزانه چند تا نعش به این جا می آورند ؟

مرده شور ساده دل با کمال سادگی جواب داده بود ،

— اگر چشم حسرت خلق بگذارد ، فعلا که روزی دویست تائی می میرند !

۲ — فی المثل هر سال تنها سه میلیون ساعت مچی وارد دبی میشود (برای هر نفر ۵۰

عدد) که همه به خارج قاچاق خواهد شد . ۳ — فرخی سیستانی گوید ،

خدمت سلطان به جان از شهر یاری خوشتر است

وین کسی داند ، که داند « بر فرود » روزگار

۴ — این شعر در منتخب التواریخ — تصحیح دکتر احسان اشراقی — از زمان شاه عباس

یاد شده و مقصود شاعر ساعت های شنی شیشه ای روزگار قدیم است که دو مخزن شیشه ای به هم

پیوسته داشت و شن و ریگ به تدریج از مخزن فوقانی به زیر میریخت و ساعت را نشان میداد

و چون همه ریگها در مخزن زیرین جمع میشد ساعت را وارونه میکردند و دوباره همان حرکت

تکرار می شد . ۵ — من معنی این مثل را درست تصور نمی توانستم بکنم تا همین چند وقت پیش که به

پاریز رفتم و متوجه شدم که واقعا کوه عظیم سرچشمه و « بن در پیران » و « کادیج » را برای

ما نباید به این پول بی حساب ، یا به تعبیر روزگار ساسانیان ، گنج باد آورد آن قدر تکیه کنیم که از اصل طبیعت خود غافل بمانیم ، و آنقدر درسکه های دلار غلت بزنیم که خدای نکرده ، مثل « مارگزدر » در زیر آن خفه شویم . (۱)

درآمد نفت و توجه به صنعت و بی بند و باری شهرنشینی ، کار را به آنجا رسانده که در بسیاری از دهات و دیم کاری ها ، میزان محصول به حداقل تاریخ کشاورزی ما کاهش یافته است که در خیلی جاها کشت و زرع دیگر صرف نمیکند . البته من می دانم که در اثر سد سازیها ،

←

ذوب در کوره مس بطور کلی از جای برداشته و قاعاً صفصفا کرده اند . قرار است سالانه ۴۵ تا ۵۰ میلیون تن مواد معدنی از معدن سرچشمه استخراج شود و ۴۰۰ میلیون تن ذخیره کل آنست و ۴۵۰ میلیون دلار خرج دارد . همه ارقام کوه پیکر است و درآمد معدن مس سرچشمه نیز « کوه پیکر » . کوه و دشت و دره و ماهور همه به هم برآمده ، تراشیده و بریده و آکنده شده اند که اگر کسی دو سال پیش به آن کوهستان رفته باشد و امروز هم برود ، تصدیق خواهد کرد که اصلاً نه پاریز دیگر آن پاریز است و نه سرچشمه آن سرچشمه ،

ما دگر نام خریداری یوسف نبریم که عزیزان جهانند خریدارانش

۱ - در کوهستان پاریز نزدیک « تل زیره » دره ای بود طولانی و انبوه از درختان گز ، منتهی گز بیابانی - و این دره طولانی « گزدر » خوانده میشد . در فصل بهار از پیله این شاخه های گز تلخ ، شیر شیرینی چکه میکردند که بشکل دانه های بلور روی ریگهای رودخانه زیر درخت میچکید و مردم صبح زود آن دانه ها را جمع میکردند و همان است که از آن گز انگبین می ساختند ، يك دهم درآمد گزدر سهم دیوان ، و بقیه متعلق به مردم بود ، و گز در « راه زن » ۶۵۰ من گز برخاست داشت . يك سال ، شبی يك مارتنومند در گزدر خفته و در میان دانه های گز شروع به غلت زدن کرده بود ، دانه های گز بر بدن او چسبیده بود و هرچه او بیشتر تلاش کرده بود ، بیشتر دانه ها به او چسبیده بود تا حدی که از سنگینی وزن خود دیگر قدرت حرکت نداشت ، و مردم ، صبح زود که این بالش عظیم گز آلود را دیده بودند ، او را کشتند . وقتی مار را وزن کردند حدود هفت من و نیم گز به بدن او چسبیده بود ! گزدر دیگر در پاریز گزدر « کنتو » بود که حبه دومن (جمعاً حدود دویست من) اجاره میرفت . پختن گز هم شرایطی داشت ، هر من از دانه های گز ، ۴۰ دانه سفیده تخم مرغ و يك من شکر و مقداری عسل و هل و گلاب و مغز بادام میخواست ، و يك روز از صبح تا غروب آنرا می پختند و در پاتیل می زدند تا به قوام می آمد و سپس تبدیل به قرص میکردند و در آرد می خوابانند . این دانه های گز ، علاوه بر پخت گز اصیل ، مصرف داروئی هم داشت . چنانکه دانه های آن را که روی زبان می گذارند ، و مثل شیرخشت دهان را خنك میکرد .

این روزها همه آن درخت های « گزدر » يك سره خوراك بولدورهای شد که می خواستند ریگهای شسته شده قرون ماضی را برای ایجاد ساختمانهای شهرك مس از زیر این درختان ببلعند . این چند سطر ، خصوصاً برای این قلمی شد که فاتحه ای بر مزار تاریخ گزدر پاریز بوده باشد ، هر چند فاتحه اصلی را قبلا معدن مس خوانده است ، و رحم الله من قرء الفاتحه !

و مثلاً برنامه دشت عمران قزوین و حفر چاههای بیشمار، امروز حدود ۳/۶ میلیون هکتار اراضی زیر کشت داریم و محصول گندم امسال به مرز دو میلیون و هفتصد هزار تن رسیده است و وزیر کشاورزی ما به کمک دلارهای نفت، این روزها.

از آن دانه کز آن آدم به ناکام	ز بستان بهشت آمد بدین دام
هزارش مزرعه در زیر کشت است	که زاد رفتن راه بهشت است
اگر افتد قبول همتش مفت	شود گاو زمین و آسمان جفت
به خرمن کوبی او فضل بی چون	ز ثور آورده گاو، از چرخ گردون

ولی این را هم میدانم که در سال ۱۳۵۲ حدود ۵۷۸ هزار تن گندم و ۱۰۶ هزار تن جو، به ایران وارد شده، و در سال گذشته برنامه خرید ۲/۵ میلیون تن گندم و ۴۲ هزار تن گوشت و ۳۶۳ هزار تن شکر سفید و ۱۲۳ هزار تن شکر خام در دست اجرا بوده است، و در خود ایران، سال گذشته تنها هشت هزار تن گندم به کم جمعیت ترین و پر حاصل ترین نقطه کشور یعنی استان ایلام کمک شده است؛ سرزمینی که دو سه تا رودخانه از آن میگذرد و سد کنجان چم دارد و یا کرخه آنرا مشروب می کند. دیگر حدیث کرمان و یزد و زادگاه رستم دستان و انبار گندم ایران، سیستان، را در مورد کمبود گندم در سالهای اخیر، به قول بیهقی، باید «فرا برید». و حال آنکه ما میدانیم، در سال ۱۰۲۸ هـ. [۱۶۱۸ م.] زمان شاه عباس اول، همین سیستان به داد خراسان میرسیده چنانکه برای رفع کمبود گندم پای تخت «هزار تومان زر از دیوان اعلی نزد کلانتران سیستان آمد که نواب کامیاب ... هشت هزار خروار غله از سیستان ابتیاع می نمایند ...» (۱)

(بقیه دارد)

۱- احیاء الملوك ص ۴۴۱.

زمین بوسی

ما کیانی به شاهبازی گفت	در زمینت چگونه مسکن نیست
تا بدین حد بلند پروازی	شیوه مردم فروتن نیست
گفت، من ما کیان نیم؛ بازم	منتی از کسم به گردن نیست
جای گاهم ستیغ کوه بود	پشت دیوار و روی گلخن نیست
طعمه خوار شکار خویشتم	قوم از دست غیر، ارزن نیست
بهر هر دانه ای زمین بوسی	در خورتواست، در خوردن نیست

جلال بقائی نائینی

ستایش سعدی از خودش

- ۲ -

در بحث سابق اشعاری که شیخ مشرف الدین سعدی در غزلیات از خودش ستایش فرموده استخراج و به پیشگاه اهل ادب و تحقیق عرضه شد. اکنون در بوستان استاد اجل گردشی می‌کنیم.

سعدی از شعرای بزرگ زبان پارسی است که پایه کلام را به اوج آسمانها برده و مقام سخن را به جایی رسانده که کمتر سخن سرایی بر آن مقام می‌رسد. در میان بهترین آثار ادبیات فارسی دو کتاب پرارزش گلستان و بوستان بتمام معنی بی‌نظیر و بی‌همتا است و هر يك از آنها حالی و کیفیتی خاص دارد و ترجیح یکی بر دیگری دشوار است. شراب کهنه و گوارا را در هر ظرفی بریزید همان شراب است که در اهل ذوق و اندیشه مستی طرب انگیز برمی‌انگیزد. اگر در ادبیات فارسی آثار سعدی نبود کم بود شکفت انگیزی داشتیم. بوستان به منزله باغی است پر از گل‌های ادب و اخلاق. شیخ اجل در این کتاب داستانهای شیرین را به زبان ساده و گویا بیان می‌کند که برای هر فارسی زبان قابل درک است. سعدی بلاغت را در بوستان به حد نهایت رسانده این شاعر انسان دوست در سرگوشه بوستان نغمه‌مردی و مردانگی، تواضع و محبت، شرافت و عدالت سرداده، او سراپا لطف و صفا و منظر مهر و محبت است حتی نصایح تلخ را چنان به شیرینی گفتار می‌آراید که تلخی آن به کام خواننده شیرین می‌نماید.

بر آن صد هزار آفرین کاین بگفت
ساقی تلخ بین تا چه شیرین بگفت

باری بوستان سعدی نمایانگر عالم نیکی و زیبایی است، سعدی طالب انسان است. انسان به مفهوم واقعی کلمه.

کتاب پرارج بوستان در حکمت عملی و دستورهای اجتماعی است و بی تردید هیچ کتابی در ادبیات فارسی که منظم هم باشد بدین مایه نیست. در آداب مملکت داری و دستورهای اجتماعی از رموز حکمت و قواعد سیاست و عدل و احسان و نصایح پادشاهان و راهنمایی آنان بی پروائی و بی اعتنائی و دلیری را به نهایت رسانیده است.

تو کی بشنوی ناله دادخواه	به کیوان برت کله خوابگاه
چنان خسب کاید فنانت بگوش	اگر دادخواهی بر آرد خروش
که نالد ز ظالم که در دورتست	که هر جور کو می‌کند جور تست
نه سگ دامن کاروانی درید	که دهقان نادان که سگ پرورید

توجیه بیت آخر را چنانکه او فرموده به زبانی ساده تر از آن نمی‌توان کرد. تحلیل و تجزیه قوی است و ازین گونه ابیات که با استدلال قوی از بیان مغری و کبری و نتیجه توأم است در بوستان بسیار است.

باری در بوستان سعدی سخن از انسانیت است و تواضع و کشورداری و حتی تربیت زن و فرزند و امثال آن که در هیچ کتابی برتر و لطیف تر از بوستان نمی بینیم .
سعدی برخلاف برخی از شاعران و صوفیان شکاک مردی مذهبی و معتقد است . فکرش قوی و روشن است اما بندرت از چارچوبه اوامر مذهبی بیرون میشود او صوفی است ولی صوفیان نا اهل را سخت سرزنش می کند .

در آثار عرفانی داستانهای است که در کف عارفان بزرگه سنگ به زر تبدیل شده که در هیچ کتاب اخلاقی و تربیتی عبارتی بدین ظرافت و لطف نمی توان یافت .
هرچند عقل به هیچ روی این گونه کرامات را نمی پذیرد ولی با توجیهی که شیخ اجل در باب قناعت فرموده پذیرفتنی می شود می فرماید :

شنیدم که در روزگار قدیم شدی سنگ در دست ابدال سیم
مپندار کاین قول معقول نیست چو قانع شدی سیم و سنگت یکی است
فرض بفرمائید در اغتنام وقت و از دست ندادن فرصت هر يك از شعرا و حکما به
زبانی آدمی را متوجه ساخته اند و پند داده اند ولی سعدی با استدلال قوی چه بیانی دارد و
چه نتیجه ای :

نگه دار فرست که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است
سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که می رفت و عالم گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی ستاندد و مهلت دهندهش دمی
شیخ سعدی بوستان را در سال ۶۵۵ تنظیم نموده پس از بازگشت از سفرهای طولانی
بوستانش ارمغانی است از این سفرها :

بدل گشتم از مصر قند آورند بر بوستان ارمغانی برند
مرا گر تهی بود از آن قند دست سخن های شیرین تر از قند هست
و در سال بعد یعنی سال ۶۵۶ گلستان را تألیف کرد . در آغاز ورود گویا از نظر
ملاحظات اخلاقی و اجتماعی ملایمت گفتار را در بوستان رعایت فرموده . مثلاً یکی از
ابواب بوستان در عشق و جوانی است که در گلستان نیز بابی به همین عنوان است . هرچند
داستانهای این باب در بوستان لطیف است و رندی های عشق ورزی در پرده است اما در
گلستان آشکارتر است .

بعضی از اهل سخن کتاب بوستان را بر گلستان و قصاید و غزلیات شیخ ترجیح
می دهند پذیرفتن این عقیده دشوار است . زیرا همه آثار شیخ در لطافت و زیبایی و شیرینی
هم آهنگ است آن چه بوستان را از دیگر آثار وی جدا و ممتاز می کند ، خودداری شاعر
از آوردن حکایات و مطالبی است که با عفت ادبی سازگاری ندارد .

در تاریخ ایران به صراحت یاد شده که اتابك ابوبکر سعد بن زنگی اقلیم پارس را
از حمله مغول در امان داشت . همه نقاط ایران درین هجوم ویران شد و غارت ها و قتلها
به نهایت رسید . منطقه فارس از هجوم مغول محفوظ ماند . برای این که ابوبکر سعد زنگی

مطیع مغول شد ، باج گزاف تعهد کرد که پردازد . و چون این سرزمین محفوظ ماند
 بسیاری از بزرگان ادب چون شمس قیس رازی نویسنده المعجم فی معاییر اشعار المعجم بدان
 منطقه پناه بردند . اکنون شیخ بزرگوار این پادشاه مغلوب خراج گزار بی چاره را مدح
 می کند و دشمنش را نکوهش می فرماید به زبانی که لطیف تر و جامع تر از آن امکان ندارد :

سکندر به دیوار روئین و سنگ بکرد از جهان راه یا جوج تنگ

ترا سد یا جوج کفر از زر است نه روئین چو دیوار اسکندر است

بر هر يك از ادبای ایران واجب است که در تشریح و تبیین لطائف بوستان سعدی
 اندیشه تابناک خود را بکار اندازند و نژاد ایرانی را به ارزش بی انتهای این میراث عظیم
 متوجه سازند .

نباید نهفت که همه آثار سعدی ستایشی است در بست از او . سحر بیان شیخ اجل آن
 چنان است که وصفش از عهده من خارج است بیان عظمت افکار و اعجاز قلم را بر عهده سخن
 او می گذارم که از قدرت شاعری خود گفتگو کرده و خود معترف به این معنی بوده و سخن
 خود را ستوده . این است اشعار منتخب از بوستان :

گل آورد سعدی سوی بوستان به شوخی و فلفل به هندوستان

یکی گفت ازین نوع شیرین نفس در این شهر سعدی شناسیم و بس

بر آن صدهزار آفرین کاین بگفت حق تلخ بین تا چه شیرین بگفت

تو شیرین زبانی ز سعدی بگیر ترش روی را گو به تلخی بمیر

به شیرین زبانی توان برد گوی که پیوسته تلخی برد تند خوی

چه آوردم از بصره دانی عجب حدیثی که شیرین ترست از رطب

مرا لفظ شیرین خواننده داد ترا سمع و ادراک داننده داد

گرفتم که سیم و زرت چیز نیست چو سعدی زبان خوشتر نیز نیست

نقایست هر سطر من زین کتیب فرو هشته بر عارضی دلفریب

ترا پند سعدی بس است ای پسر اگر گوش گیری چو پند پدر

الا ای خردمند بسیار هوش اگر هوشمندی به من دار گوش

بلند آسمان زیر پای آوری اگر پند سعدی بجای آوری

زبان درکش از عقل داری و هوش چو سعدی سخن گوی ورنه خموش

ز هستی در آفاق سعدی صفت تهی گرد و باز آی پر معرفت

برو خوشه چین باش سعدی صفت که گرد آوری خرمن معرفت

اگر در سرای سعادت کسی است ز گفتار سعدیش حرفی بس است

نصیحت کسی سودمند آیدش که گفتار سعدی پسند آیدش

سخن های سعدی مثال است و پند به کار آیدت گر شوی کاربند

چه خوش گفت يكروز دار و فروش	شفا بایدت داروی تلخ نوش
اگر شربتی بایدت سودمند	ز سعدی ستان تلخ داروی پند
به پرویزن معرفت بیخته	به شهد ظرافت بر آمیخته
سعید آورد قول سعدی بجای	که ترتیب ملکست و تدبیر ورای
مگر تا گلستان معنی شکفت	برو هیچ بلبل چنین خوش نگفت
عجب گر بمیرد چنین بلبلی	که بر استخوانش نروید گلی
زرافشان چو دنیا بخواهی گذاشت	که سعدی درافشاند اگر زرنداشت
که سعدی که گوی بلاغت ربود	در ایام بوبکرین سعد بود
مرا کاین سخن هاست مجلس فروز	چو آتش دراو روشنائی و سوز
نرنجم ز خصمان اگر برطپند	کزین آتش پارسی در تبند
چو دشمن که در شعر سعدی نگاه	به نفرت کند زاندرین تباه
ندارد به صد نکته نغز گوش	چو زحفی ببیند برآرد خروش
دلیر آمدی سعدیا در سخن	چو تیغت به دست است فتحی بکن
گرت عقل و رای است و تدبیر و هوش	به عزت کنی پند سعدی به گوش
نگفتند حرفی زبان آوران	که سعدی نگوید مثالی بر آن
سعادت نجست و سلامت نیافت	که گردن ز گفتار سعدی بقافت
معانیست در زیر حرف سیاه	چو در پرده معشوق و در میخ ماه
در اوراق سعدی ننگجد ملال	که دارد پس پرده چندین جمال
سخن ماند از عاقلان یادگار	ز سعدی همین يك سخن یاد دار

کلیات سعدی

نسخه ای است اصیل و معتبر که اشتباهات کتابتی آن بسیار ناچیز است یعنی سهوالقلمی است که هر کاتب عالم و دانائی گاهی به غفلت مرتکب می شود. این کتاب مستطاب متضمن مواعظ و سعدی نامه و گلستان و غزلیات (طبیات - بدایع - خواتیم) و قصاید عربی و فارسی و ترجیعات و ملمعات و رباعیات و مفردات و صاحبیه و جز اینهاست.

تاریخ کتابت ۷۲۸ هجری و کاتب مدعی است که از روی نسخه خط شیخ سعدی نوشته شده، و به ظن نزدیک به یقین در دعوی خود صادق است. و به هر صورت یکی از دو سه نسخه بسیار با ارزش بی نظیر جهان شمرده می شود. عین کتاب در کتابخانه ایندیا افس لندن محفوظ است و عکس آن را سرکار خانم نصرت تجربه کار دکتر در ادبیات فارسی عضو وزارت فرهنگ و هنر، از لندن فرستاده و اکنون در تطبیق غزلیات سعدی با چند نسخه قدیم دیگر مورد مطالعه و استفاده است. دو صفحه ازین کتاب را ملاحظه می فرمائید. صفحه ای از آخر طبیات که تصریح شده از روی خط شیخ کتابت شده و صفحه ای دیگر از آخر کلیات که تاریخ کتابت است.

« انیسان » « انبسان »

در بیشتر فرهنگهای زبان فارسی واژه « انیسان » با معانی تا اندازه یی یکسان آمده است که در زیر شرح بعضی از این فرهنگها به ضرورت نقل میشود :

لغتنامه دهخدا صفحه ۴۶۹ : « انیسان : ... این کلمه را در لغت نامه‌ها بمعنی مخالف و مخالفت نوشته‌اند و مصحف انبسان [آب] با بای موحد است نه یاء . (از یادداشت به خط مرحوم دهخدا) . رجوع به انبسان شود. »

لغتنامه دهخدا صفحه ۲۷۷ : « انبسان . [(ا) مخالفت »

و در زیر صفحه با شماره ۲ چنین نوشته شده است :

« (۲) در لغت فرس انیسان است . مرحوم دهخدا در حاشیه لغت فرس و همچنین در یادداشتهای خود به انبسان تصحیح کرده‌اند در حاشیه لغت فرس چاپ دبیرسیاقی نیز آمده : « ظاهراً صحیح انبسان و لغت پهلوی است » در برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین نیز انیسان است بمعنی « بیهوده و خلاف و کذب و دروغ و مخالفت »

لغت فرس اسدی طوسی تصحیح عباس اقبال (۱) صفحه ۳۹۰ : « انیسان - پیاری مخالفت بود ، بوشکور گفت :

من آنگاه سوگند انیسان خورم کزین شهرمن رخت برتر برم »
لغت فرس اسدی طوسی بکوشش محمد دبیرسیاقی (۲) صفحه ۱۴۸ : « انیسان پیاری مخالف بود . بوشکور گفت :

من آنگاه سوگند انیسان خورم کزین شهرمن رخت برتر برم . »
و در زیر صفحه این جمله اضافه شده است « ظاهراً صحیح انبسان و لغت پهلوی است . (۱) »

آقای دکتر احمد تفضلی ظاهراً با نگرش به آنچه که دهخدا و دبیر سیاقی نوشته‌اند در صفحه ۵۳ واژه نامه مینوی خرد (۳) چنین نوشته‌اند :

« ... hnbs'n , hanbasan , متضاد ، ضد ۳۷ م پا : anbasan
فارسی : انبسان (در لغت فرس اسدی چاپ آقای دبیر سیاقی ص ۱۴۸ به صورت « انیسان » تصحیف شده است ؛ برای شواهد پهلوی بیشتر نک : ŠGV. , Glossaire , 275 »
تا آنجا که نوشته داریم واژه « انیسان » را نخستین بار ابوشکور در بیتی که گذشت

۱- تهران چاپخانه مجلس ۱۳۱۹ شمسی .

۲- از انتشارات کتابخانه طهوری تهران ۱۳۳۶ .

۳- تألیف دکتر احمد تفضلی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپخانه زر زمستان ۱۳۴۸

بکار گرفته است و بیشتر فرهنگ نویسان برای « انيسان » همین بیت را شاهد آورده‌اند. آنچه در این اظهار نظرها بیش از همه حیرت انگیز است اینکه چگونه هیچیک از آقایان دهخدا، دبیر سیاقی و تفضلی واژه « انيسان » را در بیت ابوشکور بجای « انيسان » نگذاشته‌اند تا به آسانی دریابند که وزن شعر همه دیگرگون و نادرست میشود و با این ترتیب جزء سوم بجای يك هجای کوتاه و دو هجای بلند، دو هجای کوتاه و يك هجای بلند خواهد داشت یعنی UU – جای U – ؟

« انيسان » در پهلوی واژه یی است معمولی و معنی آن مخالف و نامربوط و بگونه یی متهم کردن است. همین واژه به زبان ارمنی نیز راه یافته است و بگونه ambastan متهم کننده معنی میدهد. (۱)

فارسی میانه ترمان (۲) – (۳) ambasān.

اما دو واژه « انيسان » و « انيسان » با وجود معنی یکسان و ظاهری بگونه یی یکسان با یکدیگر هیچگونه بستگی ندارند و آزاد و جدا از یکدیگرند. واژه « انيسان » را می‌توان ترکیبی از دو بخش « انی » و « سان » دانست. معنی بخش دوم یعنی « سان » روشن است و امروز آنرا در ترکیبهای مختلف چون « یکسان – همسان – دیگرسان داریم؛ بخش اول یعنی « انی » همان anē فارسی میانه بمعنی دیگر و دیگری است که در فارسی میانه ترمان بگونه ny³ (۴) و در اوستا بصورت (۸) anya بهمان معنی آمده است.

anē به فارسی نو نرسیده ولی در واژه « نیز » بجای مانده است :

فارسی نو « نیز » فارسی میانه anē – z = دیگر نیز اوستا (۸) anyāscit.

پس واژه « انيسان » با معنی « دیگرسان » و « بگونه دیگر » و « مخالف » با بیت مذکور مناسبت دارد و ژیلبر لازار هم آنرا به همینگونه پذیرفته و آورده است. (۵)

1– H. S. Nyberg, A Manual of Pahlavi, Part II Otto Harrassowitz. Wiesbaden 1974, P. 94.

2– W. B. Henning, Sogdica, P. 53.

۳– همانگونه که آقای دکتر تفضلی در مقدمه واژه نامه خود صفحه نه شماره ۴ یادآوری کرده‌اند روش قرائت پهلوی در واژه نامه ایشان بر نوشته‌های فارسی میانه ترمان و فارسی دری استوار است. بنابراین صحیح این واژه anbasān است نه hanbasān.

4– W. Henning, Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan II. Berlin 1933, P. 47.

5– Ch. Bartholome, Altiranisches Wörterbuch 2. Auflage Berlin 1961, P. 135.

۵– « اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان » بکوشش ژیلبر لازار تهران

چاپ تابان ۱۳۴۱ صفحه ۱۰۴ بیت ۱۹۲.

صندلی‌ها و میزها دادم
خادمان را و آب‌یاران را
همگان را برای حسن معاش
خرج آن را اگر شمار کنند

زان زمین آنچه مانده بود بجای
گفتم آن را مریضخانه کنم
چون کتب‌خانه بود و درمان‌گاه
«احمد»م دکتر است و درخوانش
آن «مسیح» آن کهن برادر او
هر دو تن کار آزموده طبیب
مستمندان شوند از ره دور
شهرداران خور و استاندار
سندم داده‌اند و شد به سند
ليك اكنون وزارت كشور
كاین سند منطبق به قانون نیست
گویم از این زمین من از تست
تا که سرمایه‌ای در آن نکنم
حال هم خرج کرده‌ام هر چند
بنده ارث پدر نمی‌خواهم
عمر اگر صرف کرده‌ام به درك
هرچه در می‌زنم جوابی نیست
سوختندم دماغ این خامان
بس که دیدم ز ناکسان آزار

غیر ازین نیز چیزها دادم
وان گرامی کتاب‌داران را
داده‌ام هم حقوق و هم پاداش
پنج را صد هزار بار کنند

با امیدی که داشتم به خدای
خور را در جهان نشانه کنم
خور آباد گردد از هر راه
دردمندان شوند مهمانش
دکتری دیگر است و یاور او
هر دو پرهیزکار و هر دو نجیب
جاگزین در مریضخانه خور
نامه‌ها داده‌اند در اقرار
خاص بیمارخانه احمد
چون فلاخن دواندم بر سر
پیش اگر بوده است اکنون نیست
پس نگفتی چرا ز روز نخست؟
رنج و خرجی به رایگان نکنم
بدهیدم که وارهم از بند
ليك بردن ضرر نمی‌خواهم
اذا مافات و الزراعة لك
چون در این خانه‌ها حسابی نیست...
گسترانیده هر طرف دامان
گشتم از خدمت کسان بیزار

را به دلیل پاک طینتی مجوس و بد طینتی جهود می‌دانند (۵).

استادم دکتر منوچهر مرتضوی می‌نویسد در شعر فارسی و افکار قلندریه، رفتن به کلیسا و آتشکده در همه جا هست جز رفتن به معابد یهودیان و این از نظر ترجیح بین مذاهب بسیار جالب است. در نظر مشرعین مسیحیان و یهودیان که اهل کتاب شناخته می‌شدند بر زردشتیان برتری داشتند چون زردشتیان بنا به تعبیری دارای « شبه کتاب » بودند. علامه محقق حلی در « مختصر نافع » می‌گوید: « مکروه بود نماز کردن در خانه‌های گبران و باکی نبودن نماز کردن در کلیساهای و کنشت » (۷).

ادوارد براون می‌نویسد مقام زردشتیان در نظر مسلمانان پست‌تر از عیسوی‌ها و یهودیان است. گاهی اوقات درین شدت عمل‌های مسلمانان، خود اقلیت‌ها نیز سهمی داشته‌اند چنان که مسیحیان هیچ‌گاه در محیط اسلامی از توطئه‌چینی و خصومت‌ورزی نسبت به یهودیان خودداری نکرده‌اند و به قول معروف شاید هنوز این کینه را در دل داشتند که « یهودای الخریوطی مسیح را به درهمی فروخت. رفتار مسلمانان در دوره خلفای عباسی با اهل کتاب ملایم بوده است. در بغداد مسلمانان در جشن سرور اولین روزه صوم کبیر ترسایان شرکت می‌جستند و اگر سخن سیاح معروف یهودی بنیامین تودیلا یا تودلا که در سال ۱۱۶۸ میلادی یعنی یازده سال پس از فوت سنجر به ایران آمده صحیح باشد خلیفه در بغداد یهودیان را بسیار دوست می‌داشته است و عده زیادی از کارکنان دربار او یهودی بوده‌اند (۸).

تصور می‌کنم که جنگ‌های صلیبی در سوء رفتار مسلمانان نسبت به اقلیت‌ها تا حدود زیادی مؤثر بوده است. يك چندی در زمان الحاکم بامر الیه خلیفه فاطمی، یهود و نصارا از سوار شدن بر اسب و قاطر منع شدند و نصاری برای آن که شناخته شوند عمامه سیاهی بر سر می‌گذاشتند و زنان بر میان می‌بستند (۹). این شرایط شبیه است با آنچه که به سفارش و ابتکار شیخ ابوالحسن رازی یهودی نو مسلمان معاصر شاه عباس اول برای یهودیان ایران وضع گردید و مشابه آن حتی تا زمان ناصرالدین شاه قاجار نیز بچشم می‌خورد (۱۰).

باید در نظر داشت که متصوفه در زمانی نسبت به پیروان ادیان دیگر با يك چشم می‌نگریستند که تعصب متقشرین تهوع آور می‌نمود، مثلاً گروهی سخن گفتن به سفره طعام را جایز نمی‌دانستند چون مجوس در هنگام غذا خوردن خاموش می‌نشستند (۱۱). یا آن که اصرار داشتند که کاتب در وقت نوشتن چنان نویسد که خطش میل به بالا داشته باشد چون خط ترسا میل به زیر داشت (۱۲). اما عرفا درین میان چه می‌کردند و چه می‌پنداشتند؟ یکسان نگری عارف او را بر آن می‌داشت تا کمتر به امر تبلیغ دینی پردازد و اگر می‌پرداخت نظیر آن بود که در مقامات ژنده پیل و فردوس المرشدیه پیرامون تبلیغات شیخ ابواسحاق کازرونی و شیخ احمد جام می‌بینیم. کسانی مانند خواجه شهاب الدین ابوالمکارم که در سیاحت و رسالت نیز از تبلیغ دینی خودداری نکنند کم است، آن نیز شاید بیشتر بدان جهت بود که خواجه پیرهن عمل پوشیده بود و از کار دیوانی بر کنار نبود (۱۳).

تصور می‌رود که همین گریز از تبلیغ باشد که در بسیاری از موارد داغ زندقه را بر پیشانی برخی از متصوفه تشدید می‌کرد و گرنه صوفی هر مسلکی را توانای درك جلوه حق می‌شناخت. صوفی از عارف یهودی یاد می‌کند که بر چهره‌اش غبار عشق پیدا و در دلش پرتو نور خداست، و یا عارف گبر که فریدون وار در دماوند، ضحاک هوا را در بند کرده است و یا عارف ترسا که خوك نفس را به زاری کشته و زناز عشق بر میان بسته است (۱۴). حلاج است که می‌گوید «چنان نیست که هر کس در اختیار مسلك خویش آزاد باشد زیرا تقدیر رفته‌ای نیز هست (۱۵)»، «عین القضاة است که می‌گوید اگر در مذاهب و ادیان خطایی رفته است، خلف حقانیت آن‌ها نیست بلکه تحریف اتباع بدو ناقلان مخطی است (۱۶)». مولانا است که می‌گوید محبت حق در همه عالم و خلایق از گبر و جهود و ترسا و جمله موجودات کامن است، کسی موجود خود را چون دوست ندارد (۱۷).

عارف که شناسای ژرفناهاست، مسلمان برونان کافر درون و کافر برونان مسلمان اندرون را می‌شناسد و باکی ندارد که اگر در حرم را بسته دید سجده بر کلیسا کند. ابوسعید شود و روی به کلیسای ترسایان گذارد. مجال آن نیست تا داستان‌ها بیاورم و بنمایانم که چرا آن زمان که صوفی‌ای به حق می‌پیوست همه ادیان در وی دعوی می‌کردند و او را از خویش می‌دانستند. با این کلام عین القضاة را به پایان می‌آورم که فرمود:

به جلال قدر لم یزل هر آدمی که در طلب فرقی داند میان مذهبی و مذهبی، اگر خود همه کفر و اسلام بود هنوز در راه خدای تعالی قدمی به اخلاص بر نگرفت، (۱۸).

(یادداشت‌ها)

- ۱ - مراد از مذهب مصطلح عام آن است که غالباً به جای دین هم استعمال می‌شود.
- ۲ - مقدمه مرحوم سید حسن تقی‌زاده بردیوان ناصر خسرو حاشیه شماره ۳ صفحه «دید» تهران ۱۳۴۸.
- ۳ - سفرنامه دروویل G. Drouville ترجمه جواد محیی ص ۱۳۹ تهران ۱۳۴۸.
- ۴ - مقالات شمس تصحیح احمد خوش نویس ص ۵۹ تهران ۱۳۴۹.
- ۵ - مثلاً رجوع کنید به جوامع الحکایات چاپ شادروان دکتر معین ص ۱۰۶ و ۱۰۹ و نیز هفت پیکر داستان بشر و ملیخا.
- ۶ - مکتب حافظ تألیف دکتر منوچهر مرتضوی ص ۱۴۳.
- ۷ - مختصر نافع تألیف علامه محقق حلی ترجمه دانش پژوه تهران ۱۳۴۳.
- ۸ - تاریخ یهود در ایران ج ۳ ص ۳۲ تهران ۱۳۳۵.
- ۹ - تاریخ اسماعیلیه بخشی از زبده التواریخ تألیف ابوالقاسم کاشانی تصحیح دانش‌پژوه، ص ۸۲ تبریز ۱۳۴۳.
- ۱۰ - سفرنامه جکسن نوشته جکسن ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدیه‌ای ص ۲۴۲ تهران ۱۳۵۲.
- ۱۱ - اوراد الاحباب تألیف ابوالمفاخر باخرزی به کوشش ایرج افشار تهران ۱۳۴۵.

- ۱۲ - فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون به کوشش بهروز ثروتیان تبریز ۱۳۵۲ .
- ۱۳ - روضة الریاحین تألیف درویش علی بوزجانی به تصحیح دکتر حشمت مؤید ص ۱۱۱ تهران ۱۳۴۵ .
- ۱۴ - مصباح الارواح تألیف شمس الدین محمد بردسیری کرمانی به کوشش بدیع الزمان فروزانفر ص ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ تهران ۱۳۴۹ .
- ۱۵ - قوس زندگی حلاج تألیف لیولی ماسینیون ترجمه فارسی ص ۲۵ تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۶ - نامه های عین القضاة به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران بخش دوم ص ۳۰۳ .
- ۱۷ - فیه ما فیه تصحیح بدیع الزمان فروزانفر ص ۲۰۶ تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۸ - نامه های عین القضاة بخش ۲ ص ۲۵۲ .

از یاد داشت های اقبال یغمائی

حاج ملا اسماعیل سبزواری واعظی گرم گفتار و در سخن گفتن دلیر و بی پروا بود. از این رو میان مردم احترام و اعتبار فراوان داشت. مگر ملا علی کنی که دعوی برتری براو داشت از توجه عامه به وی نگران و دل آزرده بود. روزی جمعی از هواداران خود را به مجلس وعظ حاج ملا اسماعیل سبزواری فرستاد و خود مدتی بعد در اثنای سخن گفتن واعظ وارد شد. هوادارانش بدیدن از او جا برخاستند و به نشان احترامگزاری به بوسیدن دستش پرداختند. گرمی و رونق مجلس شکست اما حاج ملا اسماعیل همچنان بی اعتنا سخن می گفت. حاج ملا علی شادمان از این تظاهرات در بهترین جای مجلس نشست. واعظ که گشاده زبان بود نرم نرمك سخن را به خامی و ناقابلی ملاهان مغرور و متظاهر کشاند، ایشان را پست و رسوا خواند و بر سبیل انتباه با صدایی رسا به تعریض و کنایت این بیت را خواند :

مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن
ملا علی به هم برآمد ، خجل و شرمسار شد و شکوه به شاه برد و او را به تبعید کردن حاج ملا اسماعیل سبزواری وادار کرد. ناصرالدین شاه او را به تبریز فرستا و تا کنی زنده بود اجازت بازگشتن به تهران نیافت .

پس از مرگ کنی بی درنگ به پایتخت بازآمد و به شیوه قدیم به وعظ کردن پرداخت. روز اول که بر منبر شد بر سبیل وعظ و نصیحت از کینه توزی و غرور و خود خواهی که صفت بارز کنی بود به تفصیل سخن گفت و در آخر بی اختیار این شعر بر زبانش گذشت :

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

مرصاد العباد ، کتاب ممتاز سال

در فروردین امسال ، مؤلفین و محققین و مترجمین شش جلد کتاب ، که بوسیله هیأت داوران جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال انتخاب شده بودند اعلام ، و فرمان همایونی و جوایز خود را دریافت داشتند :

- ۱- مرصاد العباد ، به تصحیح و تحقیق دکتر محمد امین ریاحی ، در زمینه ادبیات و فرهنگ و هنر و ایران شناسی (تحقیق درجه اول) .
- ۲- ایمنی شناسی عمومی ، از دکتر حسین میر شمسی ، در علوم پزشکی (تألیف درجه دوم) .
- ۳- رژیمهای غذایی ، از خانمها ناهید حاجیان و سیمین بلورچی ، در علوم پزشکی (تألیف درجه دوم) .
- ۴- اصول تدوین فهرست موضوعی در نوشته های فارسی ، از دکتر هوشنگ ابرامی (تألیف درجه دوم) .
- ۵- کیفر شناسی ، از دکتر جاوید صلاحی ، در رشته حقوق (تألیف درجه دوم) .
- ۶- ترجمه فلسفه ابن خلدون ، از مجید مسعودی (جایزه ترجمه) .

یغما - مرصاد العباد نجم الدین بن محمد بن شاهور بن انوشروان رازی ، که با کوشش عالمانه دکتر ریاحی حیاتی تازه یافته است ، بحق اثری است گرانقدر و ممتاز . این متن براساس هشت نسخه از قدیم ترین نسخ خطی موجود آن تصحیح و تنظیم (و در ۵۵۰ صفحه متن ، و ۳۵۰ صفحه مقدمه و تعلیقات و فرهنگها و فهرستها انتشار یافته است .

کاردکتر ریاحی نه تنها از نظراحباء یکی از شاهکارهای زبان و ادب فارسی شایسته تحسین است بلکه بعنوان نمونه يك کار صحیح علمی که حاصل دقت و حوصله و امانت عالمانه و ذوق و قدرت علمی در تحقیق و ترکیب مقدمه و تعلیقات است همواره باید سرمشق تصحیح انتقادی متون کهن و تحقیق درباره آنها قرار گیرد .

دکتر ریاحی هیچ نکته ای را درباره کتاب و مؤلف آن ناگفته نگذاشته است . و اما آنچه بر ارزش کتاب می افزاید مقدمه و تعلیقات و توضیحات و فهرست هائی است که دکتر ریاحی بر این کتاب افزوده ، بسیاری از دانشمندان و محققان معتقدند که مقدمه برتر از متن کتاب است (رجوع فرمایند به رساله جناب علی دشتی در روزنامه اطلاعات به عنوان و در دیار صوفیان) . گذشته از مقدمه جامع ، تعلیقات و توضیحات مصحح در مورد لغات نادره و مختصات دستور زبان فارسی و نکات تاریخی و اجتماعی هر کدام خود رساله ای است جداگانه که در نهایت دقت و استواری تألیف شده و در پیشگاه صاصب نظران هر رساله را

ارزشی خاص است .

هر با دانشی به دقت تمام این کتاب را مطالعه فرماید اقرار می کند که تاکنون هیچ متنی بدین تمامی و کمال که دقیقه‌ای و نکته‌ای از یاد نرفته باشد در ایران به طبع نرسیده و سزاوار است محققان و مصححان آن را نمونه پندارند و سرمشق قرار دهند. چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار .

دکتر ریاحی در تألیف چنین اثری گوهر خویش را آشکارا ساخت و به حق وعدالت عنوان « تحقیق درجه اول » را یافت و مورد عنایت شاهنشاه ادب پرور واقع گشت . مجلهٔ یغما در نخستین وهله از داوران دانشمند منصف سپاسگزار است و ای کاش همه داوران کشور در هر کارچونین توجه وعدالت را مرعی می داشتند. توفیق همگان را از ایزد متعال خواستاریم .

ترانه من

نیر سعیدی خانمی است دانشمند و با ادب با تحصیلات عمیق و عالی ، نمایندهٔ مجلس شوری است که از نظر اجتماعی هم برای چونان خانمی که نظیرش در مملکت کم است مقامی مهم نیست . او همسر جناب محمد سعیدی است که از نویسندگان طراز اول کشور است و مستغنی از وصف . دختری دارند به نام « مریم » و این مجموعه را مریم فراهم آورده و مقدمه ای نیز خود بران نوشته و انتشار داده ، و البته وقتی دختری مهربان چنین درخواستی بکند مادر مهربان ناگزیر از پذیرفتن است ، خدمتی هم به ادب و فرهنگ شده است چون اشعار نیر سعیدی يك دست ولطیف است هم از نظر معانی و مفهوم تازه



نیر سعیدی

و هم از لحاظ الفاظ و ترکیبات درست و استادانه .
يك قطعه از این مجموعه لطیف به نام « قصه های پیشین » چاپ شد که گواهی درآستین باشد.

مادرا افسانه می خواهی ز تو
قصه ای جانانه می خواهی ز تو

باز امشب همچو ایام شباب
باز هم مانند روز کودکی

قصه های کهنه پیشین بگو
داستان خسرو و شیرین بگو

قصه های تو فراوان خوانده ام
بازگو از ماجرای کوه کن

بازگو از عشق مجنون قصه ها سربخاک راه لیلی چون گذاشت
از چه با درندگان الفت گرفت سرچرا در دامن هامون گذاشت

بازگو، ز آنها که در شهنامه هاست داستان رستم دستان بگو
از جلال و حشمت نام آوران وز ره و رسم جوانمردان بگو

فکر من مولود آن افسانه هاست آنچه روز کودکی اندوختم
من ز فرهاد است اگر شیرین شدم من ز مجنون عاشقی آموختم

بر جهان هر چند نقشی نوزدند نشئه نو نیست در مستی ما
چرخ تا گردد نگردد غیر از این عشق ما، احساس ما، هستی ما

سالنامه کشور ایران

سی امین سال است که این سالنامه مفید انتشار می یابد و به همت محمد رضا میرزا زمانی باید آفرین خواند که چونین فرزندی را سی ساله کرده است .

سالنامه کشور ایران تقویم است ، تاریخ است ، ادبی است تشکیلات کشور و مدیران مملکت را به نام و نشان و سمت و عنوان می شناساند و برای کسانی که تاریخ ایران را بعدها خواهند نوشت مأخذی است دقیق و مستند، توفیق آن جناب را خواستار است .

دریای اشک

مجموعه اشعار مهین دخت معتمدی سنندجی دکتر در ادبیات از دانشگاه طهران به نام دریای اشک خوانده شده که به تعبیر خودش قطره ای از دریاست . اما امید است اشک شادی باشد نه اشک اندوه .

نمونه اشعار این دختر خانم لطیف طبع قبلا در مجله یغما چاپ شده و کمتر اتفاق می افتد اشعاری نادرست و بی لطف در مجله چاپ شود. مقدمه جناب استاد دکتر کاسمی که در نژاد خانم گوینده تحقیقی به سزا فرموده و ذوق و طبع وی راستوده است بر ارزش کتاب می افزاید. چاپ کتاب در چاپخانه بانک ملی با نهایت مرغوبی پایان پذیرفته بهای آن را بیست تومان تعیین فرموده اند و می ارزد .

مجله عرفان (افغانستان)

از مجلات بسیار وزین و آبرومند و زیبای خطه خاوران است. نظر اجمالی به فهرست مطالب آن بیفکنید که چه مخزن عظیمی است از ادب و معارف .
از آغاز حمل ۱۳۵۴ سی و هفتمین سال آن آغاز می شود . ایرانیان ادب دوست را به اشتراك این هدیه نفیس می خوانیم که در کشور وسیع ایران نیز پراکنده شود . مدیرمسئول استاد رسول اسدی است و با حسن سلیقه ای جالب تنظیم می فرماید . با کاغذ و چاپ و تصاویر عالی و از همه بهتر مطالب مفید . خدایش موفق دارد . بحق محمد بن عبدالله علیه السلام ، و خلفائه الراشدین .

تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

این کتاب شریف تألیف پروفیسور حکیم نیر واسطی پاکستانی است که هم از طبیبان بزرگ و هم از ادیبان بزرگ آن دیار است و شمه ای از مراتب فضایل آن جناب در مقدمه کتاب یاد شده است . همه مطالب این کتاب جالب است مخصوصاً دقت و کنجکاوی مؤلف در تنظیم فهرست کتب طبی از دیرباز تا کنون و ذکر نام مؤلفین آن کتابها ، که خود عمری طولانی و همتی مردانه می باید .

در ضمن مطالعه اجمالی خواننده درمی یابد که این طبیبان از ابوعلی سینا گرفته تا طبیبان معاصر ذوق ادبی داشته اند و بعضی اشعارشان ضرب المثل است ، این بیت از حسین شیرازی پزشک خاص اعظم شاه پسر عالم گیر است و چه زیباست :

ناله پنداشت که در سینه ما جا تنگ است رفت و برگشت سراسیمه که دنیا تنگ است

و این بیت مشهور از حسن شرف الدین شفا فی معاصر صائب :

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

از پروفیسور حکیم نیر واسطی همه فارسی زبانان و ادب پژوهان جهان باید ممنون باشند که چنین کتابی بسیار ارجمند و بسیار مفید و بسیار دقیق تألیف فرموده و به بازار حکمت و ادب عرضه داشته است .

استاد بزرگوار تندرست و موفق باد .

گزیده قابوس نامه

به تصحیح استاد علامه دکتر غلامحسین یوسفی از انتشارات مؤسسه فرانکلن
درباره بهترین کتاب اصیل فارسی که استادی بزرگ از کار در آورده باشد چه باید گفت؟

بحثی در ادبیات فارسی

رساله‌ای است ممتع در راهنمایی دانش‌جویان و اهل ادب در گفتن و نوشتن فارسی و نمونه‌هایی مناسب و دقیق از بزرگان ادب؛ نگارش آقای احمد احمدی استاد ادبیات در مشهد. مطالعه این کتاب ۱۵۰ صفحه‌ای را توصیه می‌کنیم.

مکتب شیخی

به قلم استاد هنری کرین به ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، درباره عقاید و بزرگان طایفه شیخیه که در نهایت دقت و درستی تنظیم شده. هم به فارسی است و هم به فرانسه.

غربت غرب

از دکتر احسان نراقی از انتشارات امیرکبیر، کتابی است با مطالب و مباحث نو و امروزی، که خواندنی است با تأمل و اندیشه.

کتاب‌شناسی ملی ایران

از انتشارات کتاب‌خانه ملی (وزارت فرهنگ و هنر) به اهتمام خسرو کریمی و پروین استخری. و چنان‌که نام آن گویاست در فهرست کتاب‌هایی است که منتشر شده.

انتشارات اداره فرهنگ و هنر فارس

«نوید دیدار» استاد محمد جعفر واجد شیرازی درباره زبان‌های محلی و گنج‌ملی‌خان و آثار او، از استاد دکتر باستانی‌پاریزی. «حافظ در اوج» از پرویز خائفی. زبان‌های محلی فارس از ابوالقاسم فقیری. که همه خوب است و مفید است و آموزنده است با کاغذ و چاپ خوب.

قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار

نگارش استاد سید محمد علی جمال‌زاده، این کتاب مشتمل است بر ۱۲ قصه کوتاه شیرین و خوشمزه. از انتشارات کانون معرفت - طهران.

احتیاجات و سوالات توضیحات

در باب حلقه کریمیه

حضور محترم جناب آقای حبیب یغمائی دام اقباله

بعد از عرض سلام و احترام در شماره فروردین ۵۴ مجله شریفه در ضمن مقاله اسناد تاریخ دانشگاه کشورمان در دنباله توضیح وجه تسمیه کلمه معلم که باشخاصی در تاریخ اختصاص داده شده و مرحوم آقای محمد علی معلم کرمان را مثل زده‌اید به جمله « هموست که حلقه کریمیه را (بنام حاج محمد کریمخان) ساخته است » ، برخوردیم بنا به ارادتی که غیابانه به مرحوم پدر آقای دکتر پیدا کرده بودم و از خود ایشان هم اطمینان و انتظار داریم که در نقل و تحریر تاریخ کمال امانت و احتیاط را داشته باشند تقاضا دارم مدرک و سند این نسبت را که داده‌اند نشان دهند .

سید زین العابدین رضوی - کرمان

* آقای محمد رحیم ثباتی معلم محترم بازنشسته از رفسنجان نیز ، ضمن ارسال فتوکپی صفحه اول حلقه کریمی ، توضیح داده‌اند « .. حیف است محققى مانند جناب باستانی پاریزی بدون مدرک تاریخی مقاله خود را برپایه گفته‌های اشخاص بی‌اطلاع - که شاید مغرض هم باشند - قرار دهند ... »

* آقای فریدون بهمنیار فاضل ارجمند نیز در ضمن یادداشتی مشروح مرقوم داشته‌اند که : « ... برخورد این بنده نگارنده فریدون فرزند استاد فقید شادروان احمد بهمنیار و فرزند زاده مرحوم آقای محمد علی معلم ، واضح و مبهره بود که آن مرحوم مخترع و مبتکر حلقه کریمیه نیست ... و خود آقای باستانی پاریزی نیز يك جا در ضمن شرح حال مرحوم بهمنیار این نکته را متذکر شده‌اند ، بنابراین مسلم بود که در عبارتی که در مجله شریفه به چاپ رسیده بدون تردید کلمه‌ی یا چند کلمه در ضمن نوشتن یا به احتمال قویتر در حروفچینی از میان رفته است ، مطلب را به عرض خود ایشان رساندم و ایشان خود از این بنده خواستند درین باره شرحی بنویسم تا از خوانندگان رفع این اشتباه بشود و بعداً دستاویزی برای حاسدان و صاحبان غرض نباشد که از روی عداوت بگویند آثار حکیم ربانی آقای حاج محمد کریم خان از خود آن بزرگوار نیست و برای اثبات مدعی به نوشته محقق توانایی چون آقای دکتر باستانی پاریزی در مجله وزینی به مانند یغما - که متأسفانه از روی اشتباه به چاپ رسیده است استناد کنند . این را که گفتم و نوشتم در چندین مورد دیده‌ام و از اشخاصی هم شنیده‌ام .. که این قبیل شایعات بیمورد را می‌دهند ، امیدوارم درین

مورد - که بحثی است کاملاً جداگانه و ربطی به مقاله مندرجه ندارد - شرحی بنویسم و تقدیم دارم . با تقدیم مراتب احترام .

پاسخی از استاد دکتر باستانی :

در شماره فروردین ماه جاری ص ۳۸ عبارتی از بنده نقل شده که رسا نبوده است . اصل عبارت این است : « ... آقای محمد علی پدر مرحوم بهمنیار هموست که حلقه کریمیه را (بنام حاج محمد کریم خان) ساخته است ... »

این عبارت مورد اعتراض بزرگوارانی چون آقای سید زین العابدین رضوی قرار گرفته است و حق با آنان است زیرا ، اگر به پراقتز توجه نشود ، چنین می‌رساند که حلقه کریمیه از ابتکارات آقا محمد علی است و او بنام حاج محمد کریم خان ساخته ، و حال آنکه اگر مقصود بنده چنین بود اصلاً پراقتزی مورد احتیاج نبود .

مقصد بنده این بود که بگویم حلقه کریمیه منتسب به نام حاج محمد کریم خان است ، البته عبارت نارساست و متأسفم که در انشاء عبارت به زبان فارسی اینقدر قصور کرده‌ام .

اکنون ، ضمن اعتذار ، از فرصتی که پیش آمده استفاده کرده به شوخی ، گله و شکایت می‌کنم که این نقص عبارت بنده نتیجه آنست که حضرات ، رساله گرانهای « صرف و نحو زبان فارسی » علامه نحریر مرحوم حاج محمد کریم خان را - که به همت مرحوم بهمنیار چاپ شده - در اختیار همگان نمی‌گذارند و بالنتیجه کسانی امثال من طلبه کرمانی علاقه مند به خشت و گل کرمان ، باید مقدمه بهمنیار را در باب این اثر از کتابهای آقای مدرسی چهاردهمی استفاده کنیم . صدها رساله و کتاب و صد سال اسناد دست‌اول تاریخ کرمان را در خانواده خود خوابانده‌اند که فی‌المثل مخلص وقتی تصویر حاج خسرو خان را بخواهم چاپ کنم باید از بریتیش میوزیوم کپی آن را بگیرم ، آنوقت گله دارند که مقاله‌ها ممکن است بر پایه گفته‌های اشخاص بی اطلاع و مغرض باشد - کتابهایی را هم که چاپ می‌کنند ، نه جایی می‌فروشند و نه جایی پیدا می‌شود .

یاد آن رند خراباتی بخیر که گفت : « ... گوهر آشنائی بر تو نشان میدهند ، یا بیخش یا بفروش ، یا به روایت دیگر اگر پادشاهی بذل کن و اگر تاجری بفروش (۱) » . بهمین دلیل است که انشاء و عبارت من که دستور زبان آن علامه بزرگ را نخوانده‌ام چنین نارسا میشود !

دوم آنکه ، این آقای ینمائی که خود ادعای شیخی‌گری دارد ، در ینما چه کاره است ؟ او آنجاهایی که مقاله بنده صحیح و درست باشد ، دست می‌برد و عبارتش را بروزی در می‌آورد که ، مسلمان نشنود کافر نبیند ! اما آنجا که غلط و نارساست ، با اینکه خودش می‌فهمد و می‌داند که غلط است ، عبور میکند و دست نمی‌برد و يك « استاد دانشگاه » بالا -

۱- امیدوارم فوراً جواب شبلی را در حق من ایراد نفرمایند که در جواب همان مدعی گفت : اگر بفروشم ترا بهاء آن نبود ، و اگر بیخشم آسان بدست تو آمده باشد قدرش ندانی .

بلند هم کنار اسم آدم میگذارد و نتیجه این می‌شود ، که جناب رضوی اینطور پنبه‌اطلاعات
 « استاد تاریخ دانشگاه کشورمان » را مثل بارهای پنبه فردوسیہ نوق - بزقند ، و به ریش
 معلومات او - مثل پسته‌های باغ فتح آباد رفسنجان - لبخند آرند .

به هر حال ، بنده ازین اشتباه لفظی ، از روح پرفتوح خان کریم مغفرت می‌طلبم و
 توضیحاً عرض می‌کنم برای اینکه گمان نرود که بر اثر اعتراض حضرات مشایخ که مخلص
 هم ولایتی را در « کوچه سه کنجی » گیر آورده‌اند چنین سپر انداخته‌ام ، بهتر است نظر
 خود را در باب حلقه کریمیه و آقا محمد علی معلم از عبارتی که ده سال پیش در مقدمه
 صاحب بن عباد . (چاپ دانشگاه ص چهارده) ، نوشته‌ام ، عیناً دوباره نقل و تکرار کنم که
 این حرف ده سال پیش بنده است ، نه امروز و دیروز : « ... مرحوم آقا محمد علی
 در ساختن حلقه کریمیه هم تخصص داشته ، و حلقه کریمیه از ابتکارات
 مرحوم حاج محمد کریم خان ، و آن حلقه‌ای بوده است که کار اصطرب و
 ذات الصفائح را می‌کرده است ... »

با تقدیم ارادت - باستانی پاریزی

مجله یغما - جناب استاد دکتر باستانی به عمد يك اشتباه می‌کند و همگان را به
 رنج می‌افکند ، آنگاه عذرهایی می‌آورد که نمی‌توان به آسانی پذیرفت . دکتر بزرگوار
 من ! اگر ده سال پیش نوشته اید حلقه کریمیه از ابتکارات حاج محمد کریم خان است ،
 چرا اکنون به زبان دیگری می‌فرمائی ؟ آخر ! تحقیقات استادی معروف روز بروز دقیق‌تر و
 کامل‌تر می‌شود اما گفته امروز جنابعالی گفته ده سال قبل را نقض می‌کند .

و اما این که می‌فرمائی یغمائی مقالات را مطالعه نمی‌کند ، درست است من در مقاله
 تحقیقی و تاریخی استادی معروف چون دکتر باستانی حق انگشت نهادن و تغییر دادن مطلب
 ندارم ، و از این گذشته اطلاع ندارم که حلقه کریمیه را کی نوشته و در چه موضوع است .
 نکته دیگر که بهانه‌ای عجیب است این است که نقص عبارت خود را از ناخواندن
 کتاب‌ها و رساله‌های فرقه شیخیه دانسته‌اند . آفرین بر این بهانه ! شما به تصدیق همگان
 استاد ادب زبان عرب هستید و این قدر کتاب خوانده‌اید که خوانندگان مجله را انگشت
 حیرت به دهان گذاشته‌اید ، حالا می‌فرمائید نقص اطلاعات شما از ناخواندن کتاب است .
 چه بگویم جناب دکتر !

حرف حسابی در این موضوع يك کلمه است و آن این است : رساله حلقه کریمیه
 از تألیفات مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه از بزرگان
 علمای جهان است نه از آقا محمد علی معلم .

آقا محمد رحیم ثباتی دو صفحه از کتاب حلقه کریمیه که به خط منصف بزرگوار
 است فرستاده‌اند يك صفحه از آن گراور می‌شود و نامه‌ها و توضیحات دیگری که در این
 باب رسیده بی پاسخ می‌ماند .

آقای هاشم دهقان - دبیر فارسی دبیرستان فومن شرحی مبسوط و مستدل نوشته و سرزنش ها کرده که مصححان مجله یغما خود غلط می نویسند و گناهش را بگردن کارکنان چاپخانه می افکنند . درضمن نامه مثل هائی آورده و پندها فرموده که همه بجاست . گفتگو از کلمه «علاقه مند» برخاسته که در شماره دی ماه ص ۶۱۹ «علاقمند» چاپ شده است ، و اگر هم مدیر مجله نوشته غلط کرده .

ازین یادآوری ممنونم ، و باز هم ممنونم که اهل ادب و ذوق مجله یغما را می خوانند و به کلمات توجه می فرمایند .

آقای مهندس رحیم زاده شفاهاً فرمودند که بیت : ز سر نهانش یکی حرف بود ، در ذیل صفحه ۶۰۸ شماره دی ماه از فردوسی نیست و از نظامی است . چرا مدیر مجله توجه نمی کند ! آن جناب هم درست می گوید ، ممنونم از توجه خوانندگان فهیم .

کتاب فروشی هاشمی - شیراز

مرکز انتشار مطبوعات مفید و آموزنده جهان فارسی زبان

چهار راه مشیر - تلفن ۲۵۶۶۹

مجله یغما - موقعی مناسب است که به دوستان و خوانندگان یغما معروض دارد: سید خلیل زمان ثانی مدیر کتاب فروشی هاشمی شیراز از پاك نهادان روزگار است و در امانت و نجابت و دوستی کم نظیر . مجله یغما در این دعوی ضمانت اخلاقی دارد ، بیست و هشت سال آشنائی و دوستی برای شناختن هم وطنان اگر کافی نباشد دیگر عمری باقی نمی ماند .

تاخیر انتشار مجله

مجله یغما در آغاز تأسیس (سال ۱۳۲۷) در چاپخانه فردین از جناب محمد علی فردین به چاپ می‌رسید - بعد در چاپخانه مجلس ، و سپس در چاپ خانه بهمن از جناب محمود مطیر .

لطفی که در این بیست و هشت سال مدیران چاپخانه و کارگران دربارہ من بنده مبذول فرموده‌اند فراموش شدنی نیست و سپاس‌گزاری هم به سزا نمی‌توانم کرد تاچه رسد به جبران .

چند سال است که مجدداً مجله در چاپخانه فردین طبع می‌شود. چون مدیر چاپخانه آزاد مردی است نجیب و آرام و چاپخانه فارغ از ازدحام که روزنامه و مجله چاپ نمی‌کند . تنها زحمت مجله یغما را با لطفی خاص تعهد می‌فرماید .

به استدعای بنده مقرر فرمودند حروف مجله نوشود. برای این تغییر گذشته از خرج و رنج، مدت هم لازم بود ، به این علت چاپ و انتشار شماره خرداد به تأخیر افتاد و امید است در ماه‌های بعد چنین اتفاقی نیفتد.

چنانکه خوانندگان عزیز توجه می‌فرمایند مجله جامه‌ای نو در پوشیده و به ظاهر آراسته‌تر شده اگر از معنی هم نوی‌آراستگی یابد توفیقی دیگر است که باید از استادان و نویسندگان خواست .

اشاره شد که مجله یغما ابتدای انتشار در مطبعه فردین بود و امید است پایان آن نیز در همین مطبعه باشد . ان شاء الله .

یغما

مؤسس و مدیر : حبیب یغمائی

سر دبیر : بانو دکتر نصرت تجربه‌کار

(زیر نظر هیئت نویسندگان)

دفتر اداره : خیابان خاتقاه - شماره ۱۵

تلفون ۳۰۵۳۴۴

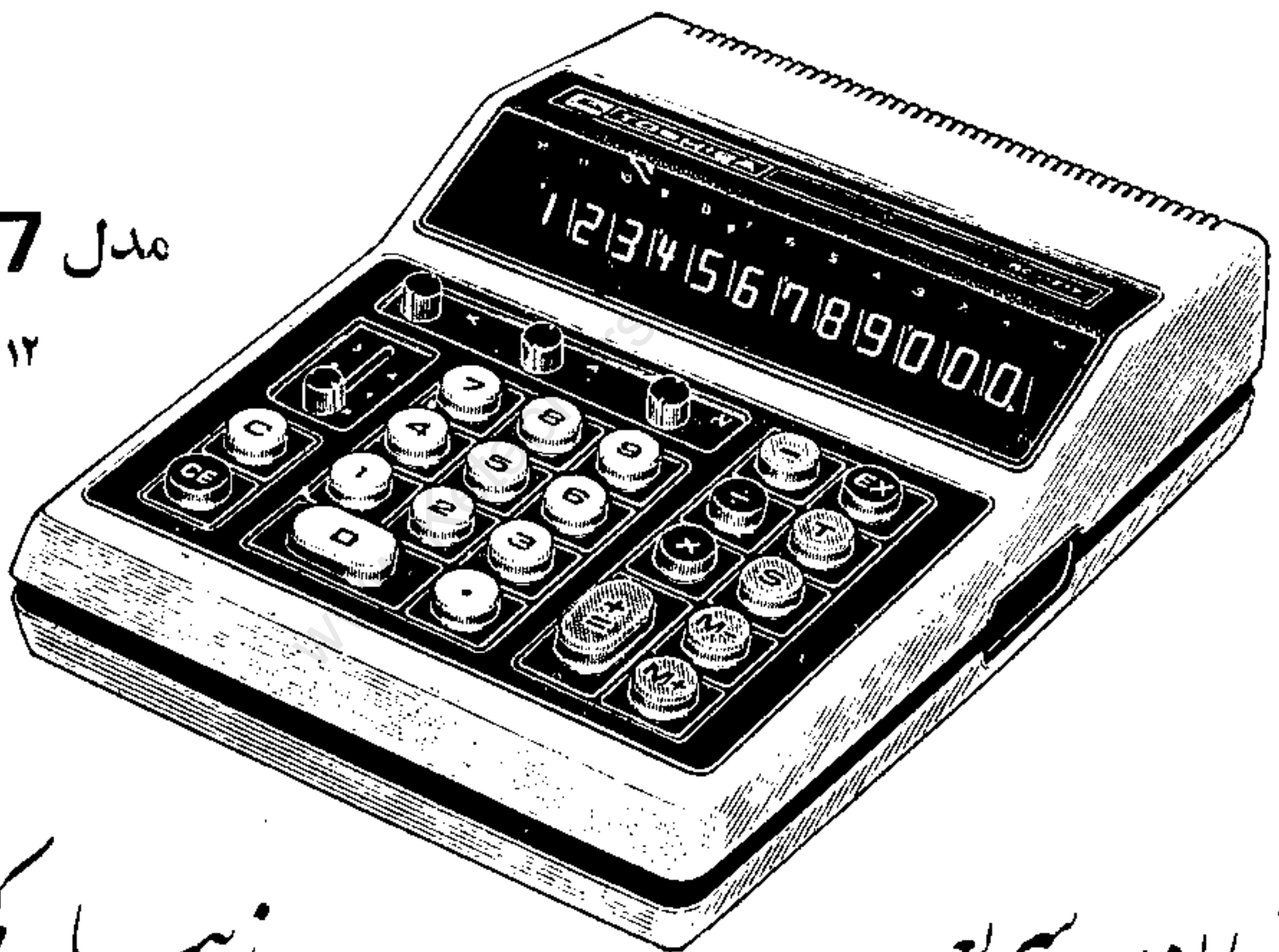
بهای اشتراك سالانه : ایران پنجاه تومان - خارجه دو برابر

ماشینهای حساب الکترونیکی

توشیبا

باسابقه‌ترین و پرفروشترین ماشین حساب الکترونیکی

مدل BC-1217
۱۲ رقم-یک حافظه



زیبا - کم حجم

آسان - سریع

نمایندگاه و مرکز سرویس : شرکت سهامی تهران الکتریک

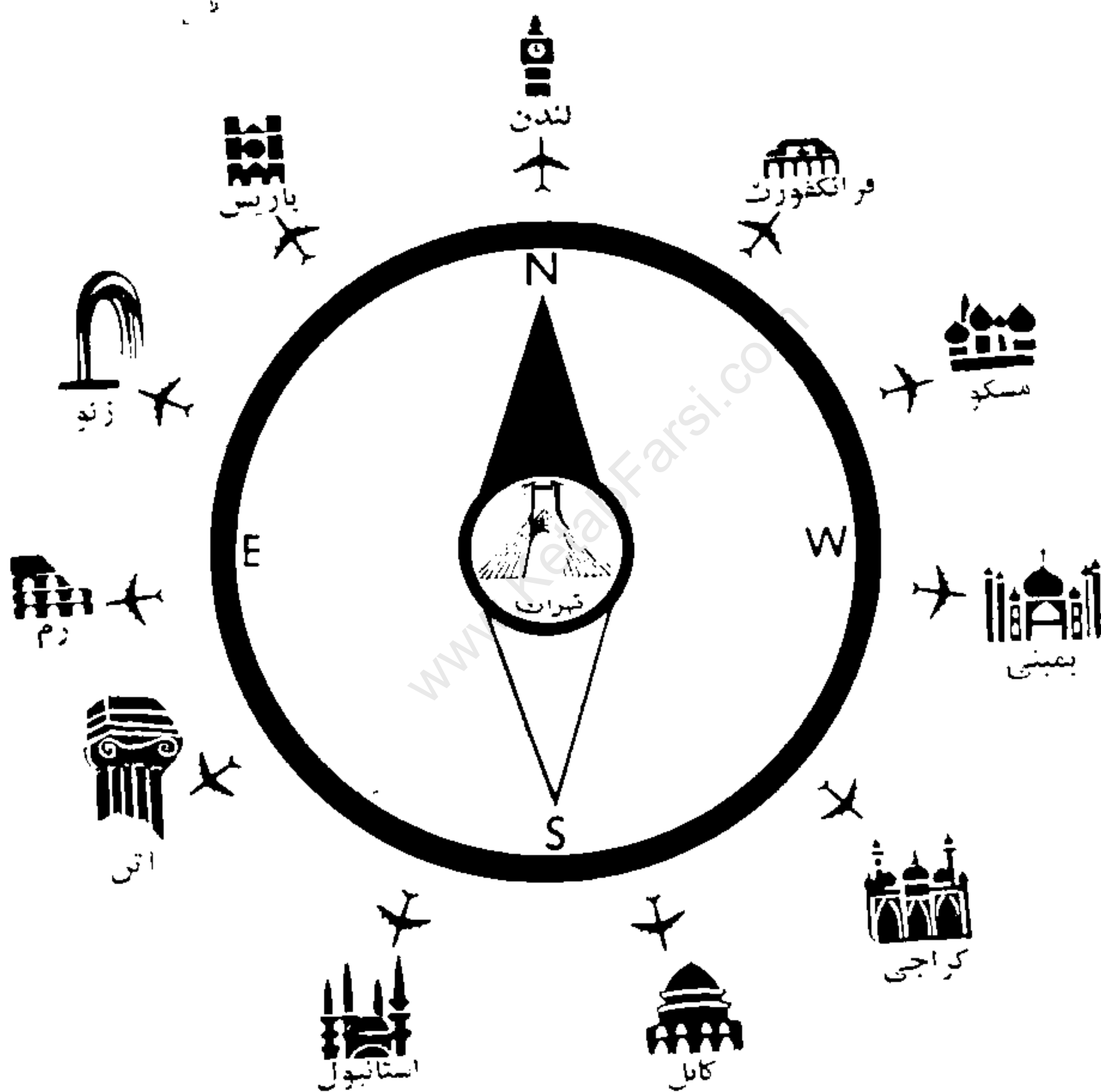
نخیابان ایران شهر جنوبی پلاک ۹۰۴ تلفن های ۱۶ تا ۸۳۳۰۱۱



توشیبا سازنده بیش از ۶۰۰۰ نوع لوازم الکترونیکی و الکترونیکی

هفت ۱۶ پرواز به اروپا

۹ پرواز بدون توقف به کرمانشاه اروپا



هواپیمائی ملی ایران «بما» پلی مطمئن بین آسیا و اروپا

